

آزمون‌پذیری نظریه سازه‌انگاری در بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت‌های نهم و دهم (1384-1391)

* ضیاءالدین صبوری

** تاج‌الدین صالحیان

چکیده

سیاست خارجی برای کشورهای مختلف جایگاه ویژه‌ای دارد. به تبع آن، بررسی و کنکاش ابعاد مختلف سیاست خارجی هم برای دولتمردان و هم اندیشمندان این عرصه اهمیت زیادی دارد. یکی از مهم‌ترین راه‌های بررسی سیاست خارجی کشورها، به کار بستن نظریه‌های گوناگون به‌واسطه چهارچوب‌ها و مبانی مختلفی است که این نظریات ارائه می‌کنند. اصول و مبانی متفاوت این نظریه‌ها سبب شده است تا نتایج حاصل از این کاربردها، کاملاً متفاوت از هم باشند. تاکنون نیز نظریه‌های مختلفی جهت تبیین ماهیت، فرایند و اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی

* پژوهشگر و عضو هیئت‌مدیره انجمن ایرانی روابط بین‌الملل (Ziasabouri@gmail.com).
** دانشجوی دکتری روابط بین‌الملل دانشگاه گیلان.

تاریخ دریافت: 1392/2/18 تاریخ پذیرش: 1392/9/14
فصلنامه پژوهش‌های روابط بین‌الملل، دوره نخست، شماره نهم، زمستان 1392، صص 161-203.

ایران به کار گرفته شده است، اما به دلیل سیطره نظریات مادی‌گرایانه و واقع‌گرایانه در این زمینه، این نظریات معمولاً از تحلیل واقعی ماهیت و روند تصمیم‌گیری و اجرای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عاجز بوده‌اند. به نظر می‌رسد ظهور نظریات جدید از جمله سازه‌نگاری با قابلیت نظری‌اش که اعتنا به ابعاد غیرمادی و هویت داخلی کشورها است، زمینه بهتری را جهت تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که ابعاد معنایی و هویتی آن دارای برجستگی ممتازی است، به وجود آورده است. در این مقاله سیاست خارجی ایران در دولت نهم و دهم را بر اساس مبانی و اصول نظریه سازه‌نگاری بررسی می‌کنیم. فرض ما نیز این است که نظریه سازه‌نگاری، توانایی تحلیل سیاست خارجی ایران را در این دوره تا حدود زیادی دارد. لازم به ذکر است که به جز نوع رابطه ایران و روسیه، سایر محورهای سیاست خارجی ایران در دوره موردنظر از نگاه سازه‌نگاری قابل تحلیل است.

واژگان کلیدی: سیاست خارجی، سازه‌نگاری، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، سیاست خارجی دولت نهم و دهم.

مقدمه

امروزه سیاست خارجی با ارزش‌ها و منابع حیاتی و در رأس آنها، با امنیت ملی و بقای ملت‌ها پیوند خورده است؛ از این‌رو فهم و درک سیاست خارجی کشورها و تبیین ابعاد آن از ضرورت‌های انکارناپذیر برای گرفتن تصمیم‌های صحیح در این عرصه به شمار می‌آیند. یکی از شیوه‌های مهم در این زمینه، استفاده از نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل جهت واکاوی سیاست خارجی کشورها است. نظریه‌های مختلف با ارائه قالب‌های متفاوت، هرکدام از منظر اصول و مبانی خود به تحلیل سیاست خارجی کشورها می‌پردازند. طی سالیان دراز، سیطره نظریه‌های خردگرا، به‌ویژه واقع‌گرایی سبب شده است تا بیشتر تحلیل‌ها بر مبنای نظریاتی صورت پذیرند که بیشتر عوامل مادی و یکسان‌پذیری کشورها در روابط خارجی را مد نظر قرار می‌دهند. سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نیز از سوی اندیشمندان مختلف در چهارچوب نظریات گوناگون از جمله واقع‌گرایی تجزیه و تحلیل شده است. از آنجاکه هرکدام از این نظریه‌ها بر پایه اصول و مبانی خاص مادی‌گرایانه مبتنا یافته‌اند، نتایج حاصل از به‌کارگیری آنها در تحلیل سیاست خارجی ضرورتاً با یکدیگر یکسان نیستند. این نوع تحلیل‌ها هرچند بخشی از واقعیت را بیان می‌کنند، اما برای کشورهایی با ماهیت و هویت انقلابی از جمله ایران که پس از انقلاب صبغه معنایی، ارزشی و عوامل غیرمادی در آن کاملاً برجسته است، نواقص بسیاری دارند؛ به همین دلیل، در کل این نظریه‌ها در تحلیل و تبیین سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران ناتوان ظاهر شده‌اند، اما به نظر می‌رسد ظهور نظریه‌های جدیدی از جمله سازه‌انگاری، با قابلیت نظری مناسب که به بُعد معنایی و غیرمادی و هویت داخلی کشورها توجه ویژه‌ای دارد، زمینه‌ای برای رفع کمبودهای

نظریه‌های قبلی را فراهم آورده است.

این مقاله در پی آن است تا سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره دولت نهم و دهم را از منظر سازه‌نگاری بررسی کند. فرض ما نیز این است که نظریه سازه‌نگاری به دلیل توجه بیشتر به ابعاد ارزشی، معنایی، غیرمادی و در کل هویت درونی کشورها، برای تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در این دوره جامع‌تر است، هرچند در مورد تحلیل مواردی چون ایجاد روابط نیک با روسیه ناکارآمد است. برای اثبات این فرضیه، نخست به بررسی نظریه سازه‌نگاری می‌پردازیم، سپس عوامل هویتی مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را برمی‌شماریم و در نهایت سیاست خارجی دوره موردنظر را بر اساس نظریه سازه‌نگاری تجزیه و تحلیل می‌کنیم.

1. چهارچوب نظری

تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها در عرصه بین‌المللی، یکی از مباحث اصلی علوم سیاسی و روابط بین‌الملل است. تحلیل سیاست خارجی در واقع مهم‌ترین زمینه پژوهشی مطالعات بین‌الملل محسوب می‌شود که با اتکا بر روش‌شناسی‌های گوناگون به تبیین رفتارهای خارجی دولت‌ها می‌پردازد. ابتدا بررسی سیاست خارجی، تحت تأثیر نظریه واقع‌گرایی قرار داشت و در آن قالب ارزیابی می‌شد. از منظر واقع‌گرایی، پارامترهای اصلی در تعیین رفتار و سیاست خارجی دولت در عرصه بین‌المللی عبارتند از نظام اقتدارگرایز (آنارشی) بین‌المللی، اصل خودیاری دولت‌ها، تلاش برای حفظ و افزایش قدرت، نقش تعیین‌کننده منافع ملی در هدایت سیاست کشورها، دیپلماسی و موازنه قدرت. نوواقع‌گرایان در پی ارائه تحلیلی عام از علل رفتار مشترک دولت‌ها در عرصه بین‌المللی هستند و به این دلیل بر ساختار اقتدارگرایز نظام بین‌الملل تأکید می‌کنند. لیبرال‌ها همچون واقع‌گرایان، دولت را بازیگر اصلی روابط بین‌الملل می‌دانند، اما برخلاف واقع‌گرایان بر این باور هستند که در کنار دولت‌ها، باید به نقش‌آفرینان بسیاری از جمله نهادهای فراملی، فروملی، سازمان‌های غیردولتی، شرکت‌های چندملیتی و غیره نیز توجه کرد. آنها منافع خود را یکپارچه نمی‌دانند و به چانه‌زنی‌ها، بحث و اقناع در نظامی کثرت‌گرا معتقدند. بر

اساس نظر آنها، نظام بین الملل تنها تعیین کننده سیاست خارجی نیست و بر این پایه نمی توان دولت‌ها را لزوماً واحداً یکپارچه و همواره به عنوان بازیگر حاکم دانست. در واقع می توان گفت دیگر رویکردهای تحلیل سیاست خارجی، به طور عمومی در واکنش به سیطره واقع گرایی در تحلیل سیاست خارجی دولت‌ها پس از جنگ جهانی دوم شکل گرفتند. این رویکردها، فرض‌های پارادایم واقع گرایی را در هر دو بُعد هستی‌شناختی و شناخت‌شناسی به چالش کشیده‌اند. بزرگ‌ترین چالش این رویکردها در تحلیل سیاست خارجی برای واقع‌گرایان، در حوزه شناخت‌شناسی بود. جریان‌های جدید، هم واقع گرایی و هم آرمان‌گرایی را روش‌هایی سنتی می‌دانستند که از یافته‌ها و روش‌های علمی بی‌بهره هستند.

جریان دوم در مطالعه سیاست خارجی، رفتارگرایی است که برخلاف جریان نخست، دولت‌ها را موجودیتی واحد نمی‌داند و تلاش آن شکافتن دولت و شناخت انگیزه‌ها، گرایش‌ها، اهداف و ویژگی‌های اجزای آن است. روش این جریان در مطالعه سیاست خارجی، اثبات‌گرایانه و اصل اساسی آن، تأثیر روند تصمیم‌گیری بر سیاست خارجی دولت است که ضمن عقلانی دانستن انسان‌ها و به تبع آن دولت‌ها، معتقدند که دولت‌ها با جمع‌آوری اطلاعات، سنجش هدف و وسیله، هزینه، دستاورد و ارزیابی همه گزینه‌ها، بهترین گزینه را انتخاب می‌کنند و می‌کوشند سود حداکثری خود را تأمین کنند.

جریان سوم، فرااثبات‌گرایی است که مهم‌ترین نظریه‌ای که در این جریان توجه بیشتری به سیاست خارجی دارد و تقریباً در دو دهه اخیر بر مطالعات سیاست خارجی اثر مضاعفی گذاشته، رویکرد سازه‌انگاری است. سازه‌انگاری راهی میانه محسوب می‌شود که در بررسی سیاست خارجی، به تعامل میان ساختار و کارگزار باور دارد. از منظر سازه‌انگاری، ساختار و کارگزار به یکدیگر شکل می‌دهند. این رویکرد برخلاف جریان اصلی همه‌چیز را مادی نمی‌بیند، بلکه معتقد است تمامی امور در اجتماع شکل می‌گیرند. سیاست خارجی نیز از هویت دولت‌ها متأثر می‌شود. از دید این نظریه، منافع و اهداف ملی، نه امور عینی، ثابت و ازپیش تعیین شده، بلکه اجتماعی و برساخته هستند. هرکدام از این جریان‌ها در شناخت و تحلیل سیاست خارجی، اصول و شیوه خاص خود را دارند و بر اموری

تأکید می‌کنند و بخش دیگری را کم‌اهمیت یا نادیده می‌گیرند. واقع‌گرایی، لیبرالیسم و سازه‌انگاری، هر کدام رویکرد متفاوتی به جهان هستی دارند. در بررسی سیاست خارجی از منظر هر یک می‌توان نگاهی متفاوت داشت. به نظر می‌رسد سازه‌انگاری به دلیل اینکه راهی میانه را انتخاب کرده است، توان بیشتری در زمینه پاسخ‌گویی به تحلیل سیاست خارجی داشته باشد، هرچند نمی‌توان گفت سازه‌انگاری، دقت سایر رویکردها را در تحلیل سیاست خارجی دارد، اما به دلیل ابتدا بر مباحث فلسفی در حیطه علوم اجتماعی، توجه به تغییرات و پویایی در نظام بین‌الملل از جمله فرهنگ و هویت و در کل به عنوان راهی میانه، به نوعی جامعیت بیشتری در این مقوله دارد. به‌طور کلی می‌توان گفت که هرچند در برخی محورهای سیاست خارجی ایران در این دوره، مانند نوع رابطه با روسیه، ممکن است این نظریه توان تحلیل و تبیین رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را به طور کامل نداشته باشد، اما با توجه به ویژگی‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی، به‌ویژه در دوره دولت نهم و دهم به نظر می‌رسد به یاری رویکرد سازه‌انگاری بهتر می‌توان به بررسی سیاست خارجی ایران پرداخت. حال برای دستیابی به این هدف، نخست به توضیح رویکرد سازه‌انگاری می‌پردازیم، سپس سیاست خارجی دولت نهم و دهم را از منظر این رویکرد بررسی خواهیم کرد.

1-1. سازه‌انگاری

یکی از نظریه‌های مهم در روابط بین‌الملل طی سال‌های اخیر، سازه‌انگاری یا تکوین‌گرایی¹ است که نه تنها از نظر فهم نوینی که از روابط بین‌الملل در بعد محتوایی آن به دست می‌دهد مهم است، بلکه از این نظر که تلاشی در حوزه فرانظری است، اهمیت ویژه‌ای دارد. در واقع سازه‌انگاری چشم‌انداز جدیدی برای پر کردن شکاف بین نظریه‌های خردگرا و واکنش‌گرا به تصویر کشیده است (اسمیت، 1383: 555).

این نظریه نخست در علوم اجتماعی مطرح شد که دارای دو اصل بنیادین در این حوزه است؛ یکی اینکه این انگاره‌های مشترک و نه نیروهای مادی هستند که به

1. Constructivism

ساختارهای اجتماع انسانی تعیین می‌بخشند و دیگر اینکه هویت‌ها و منافع کنشگران هدف‌مند را این انگاره‌های مشترک می‌سازند و اینها اموری طبیعی و ازپیش‌داده‌شده نیستند. اصل اول حاکی از رهیافتی معناگرایانه¹ برگردان درست، Idealistic و نه Idealist به حیات اجتماعی است و با تأکید بر شرکت در انگاره‌ها، رهیافتی اجتماعی نیز قلمداد می‌شود و به این ترتیب در مقابل تأکید دیدگاه مادی‌گرایانه² بر زیست‌شناسی، فناوری یا محیط‌زیست قرار می‌گیرد. دومی، رهیافتی کل‌گرایانه³ یا ساختارگرایانه⁴ است؛ زیرا بر قدرت ساختارهای اجتماعی تأکید می‌کند و در مقابل دیدگاه فردگرایانه⁵ قرار می‌گیرد که بر مبنای آن، ساختارهای اجتماعی را می‌توان به افراد فروکاست؛ بنابراین می‌توان سازه‌انگاری را نوعی ایدئالیسم یا معناگرایی ساختاری تلقی کرد (ونت، 1386: 2-1).

با وجود تفاوت‌های کم‌وبیش قابل‌ملاحظه‌ای که در این زمینه میان سازه‌انگاران وجود دارد، می‌توان گفت که شباهت‌هایی نیز به هم دارند که در کل آنها را به‌نوعی از نظر مباحث فرانظری در میانه طیف طبیعت‌گرایان/ اثبات‌گرایان از یک سو و پساساختارگرایان از سوی دیگر و در مباحث محتوایی روابط بین‌الملل، در میانه دو جریان اصلی یعنی واقع‌گرایی و لیبرالیسم قرار می‌دهد (مشیرزاده، 1385: 323)؛ درحالی‌که از منظر واقع‌گرایی، آشوب بین‌المللی حالتی تعارض‌آمیز دارد و از دیدگاه آرمان‌گرایی جنبه همکاری‌جویانه به خود می‌گیرد. سازه‌انگاری آن را نه تعارض‌آمیز و نه همکاری‌جویانه، بلکه ناشی از آن چیزی می‌داند که دولت‌ها خود می‌سازند. تحت این شرایط، چنانچه دولت‌ها نسبت به یکدیگر برخورد تعارض‌آمیزی داشته باشند، ماهیت آشوب‌زدگی بین‌المللی حالت تعارض‌آمیزی به خود می‌گیرد، برعکس اگر روابط آنان در راستای همکاری باشد، ماهیت آشوب‌زدگی بین‌المللی وضعیت همکاری‌جویانه می‌یابد (قوام، 1384: 226).

به‌طورکلی سازه‌انگاران کم‌وبیش به معرفت‌شناسی توجه دارند، اما در مباحث آنان هستی‌شناسی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار است که در ادامه به آن پرداخته می‌شود.

1. Idealistic

2. Materialistic

3. Holistic

4. Structuralistic

5. Individualistic

1-1-1. هستی‌شناسی

مباحث هستی‌شناسی کانون توجه سازه‌انگاران است. در واقع آنها کانون بحث را در حوزه روابط بین‌الملل از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند. تمرکز سازه‌انگاران بر انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌ها است. آنها بر نقش تکوینی عوامل فکری تأکید می‌کنند که همین امر باعث می‌شود تا در برابر مادی‌گرایی حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار بگیرند. در برداشت هستی‌شناختی سازه‌انگاران، دیوید دسلر از مدل گشتاری ساختار بین‌الملل استفاده می‌کند. این ساختار هم شامل منابع، به معنای خصوصیات فیزیکی تشکیل‌دهنده توانمندی و هم شامل قواعد، یعنی رسانه‌هایی که کنشگران از طریق آنها با هم ارتباط برقرار و میان کنش‌های خود هماهنگی ایجاد می‌کنند، است (مشیرزاده، 1385: 324)؛ بنابراین استفاده از منابع و توانمندی‌ها در چهارچوبی معنایی شکل می‌گیرد. سازه‌انگاران بر ابعاد مادی و غیرمادی حیات اجتماعی تأکید می‌کنند. الکساندر ونت معتقد است که جهان، مستقل از ذهن و زبان ناظران منفرد وجود دارد و نظریه‌های علمی به نوعی به این جهان اشاره می‌کنند، حتی اگر این جهان به طور مستقیم قابل مشاهده نباشد؛ درعین حال، وی قائل به تفاوت میان انواع طبیعی و انواع اجتماعی است. بر اساس نظر ونت، واقع‌گرایی، نواقح‌گرایی و نولیبرالیسم، همگی مادی‌گرا هستند؛ به این معنا که بنیادی‌ترین واقعیات در مورد جامعه را سرشت و سازمان‌دهی نیروهای مادی می‌دانند و در برابر معناگرایانی قرار می‌گیرند که بنیادی‌ترین فاکت‌ها را سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی می‌دانند که به معنای توزیع انگاره‌ها و شناخت‌ها است (Went, 1999: 23-24).

جان راگی نیز مهم‌ترین ویژگی‌های متمایز سازه‌انگاری را در قلمرو هستی‌شناختی می‌یابد. وی معتقد است که سازه‌انگاران سیاست بین‌الملل را براساس هستی‌شناسی رابطه‌ای می‌بینند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها بها می‌دهند. کانون توجه سازه‌انگاران، آگاهی بشری و نقشی است که این آگاهی در روابط بین‌الملل ایفا می‌کند (Ruggie, 1998: 12-13).

به‌طورکلی همه اشکال سازه‌انگاری در سه گزاره و پیش‌فرض هستی‌شناختی مشترک هستند؛ یکی اینکه به نظر سازه‌انگاران، ساختارهای هنجاری، ایده‌ها و

ارزش‌های بین‌ذهنی مشترک تأثیر و نقش مهمی در سیاست بین‌الملل و خارجی ایفا می‌کنند؛ به طوری که ساختار فکری و هنجاری، نقش تأسیسی و تکوینی در شکل‌دهی به هویت و منافع کشورها دارد. دوم اینکه، سازه‌انگاری دیدگاه صرفاً ماده‌انگارانه، خردگرایی و مارکسیستی را نسبت به حیات اجتماعی بین‌المللی رد می‌کند؛ زیرا آنها نقشی برای معرفت و باور قائل نیستند، عامل تعیین‌کننده سیاست بین‌الملل را واقعیت‌های مادی می‌دانند و منابع مادی و فیزیکی کشورها را تعیین‌کننده قدرت آنها در روابط بین‌الملل تصور می‌کنند؛ درحالی‌که به نظر سازه‌انگاران، نظام باورها و ارزش‌های مشترک، سرشتی ساختاری دارند و هنجارها، ارزش‌ها و نظام معنایی بر رفتار بازیگران تأثیر می‌گذارند. سوم اینکه، سازه‌انگاران هویت را امری تجربی تصور می‌کنند که در چهارچوب بستری تاریخی و ساختار بین‌ذهنی معنا می‌یابد. بر اساس این دیدگاه نظری و برخلاف خردگرایان، هویت کشورها به بستر تاریخی، فرهنگی و سیاسی - اجتماعی که در آن قرار گرفته‌اند، بستگی دارد؛ به عبارت دیگر، هویت‌ها، معلول متغیرها و عوامل مادی نیستند، بلکه همواره به صورت اجتماعی ساخته می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی، 1388: 44-43).

به طور کلی یکی از مهم‌ترین علت‌های اهمیت دیدگاه سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل، وابستگی این رهیافت به مسئله هویت دولت‌ها است. هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظاراتی در مورد خود که خاص نقش است و نمی‌توان آن را جدای از بستر اجتماعی‌شان تعریف کرد؛ زیرا به طور ذاتی اموری رابطه‌ای هستند. سازه‌انگاران در تعریف هویت، آن را تعریف خود یا تعریف کیستی خود در مقابل دیگری دانسته‌اند. به نظر آنها، هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد تا جهان خود را معنادار کنند، به دسته‌بندی موجودیت‌های دیگر اقدام کنند و آنها را دوست یا دشمن خود تعریف کنند. دولت‌ها با این تصورات، درصدد تغییر یا حفظ وضع موجود برمی‌آیند، با کشوری متحد می‌شوند یا علیه دیگران اقدام می‌کنند (Wilmer, 2002: 59).

بر اساس دید سازه‌انگاران از دیگر مباحث مهم و مرتبط با مسئله هویت، سیال و قابل تغییر بودن هویت‌ها است. هویت می‌تواند تحت شرایط مادی سیال باشد و رسالت مهم سازه‌انگاران این است که می‌توانند این تغییر و سیاست را توضیح

دهند؛ زیرا به نظر آنها، هویت امری اجتماعی است؛ به این معنی که در ساختن خود، دیگری هم ساخته می‌شود؛ بنابراین هویت سیال است. برای همین است که در نگاه آنها برداشت کنشگران از خود، منافع و اهدافشان تغییرپذیر است و به تبع شکل‌گیری هویتی جدید، منافع جدید هم برای دولت مطرح می‌شود؛ بنابراین این هویت‌های متفاوت و متحول هستند که به منافع و رفتارهای کنشگران شکل می‌دهند. در این راستا، هویت و منافع نه اموری از پیش داده‌شده و برآمده از ساختار توزیع قدرت، بلکه ناشی از منابع داخلی هویت بازیگران است (آقایی و رسولی، 1388: 5).

1-1-2. سازهانگاری و ماهیت روابط بین‌المللی

مواضع سازهانگاران در مورد موضوعات ماهوی روابط بین‌الملل را می‌توان در سه محور خلاصه کرد که در زیر بدان‌ها اشاره شده است.

1-1-2-1. آنارشی و نظم

این گفته معروف ونت که «آنارشی، چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند»، بیانگر برداشت سازهانگاران از آنارشی است. از دید ونت، آنارشی منطق خاصی ندارد و معلول عمل یا رویه‌هایی است که ساختار خاصی از هویت‌ها و منافع و نه ساختاری دیگر را می‌آفرینند. ونت برخلاف نواقح‌گرایانی چون والتز نمی‌پذیرد که آنارشی تنها یک منطق دارد. به نظر او «آنارشی فی نفسه ظرف خالی و فاقد هر نوع منطق درونی است»؛ یعنی آنارشی نه لزوماً تعارض‌آمیز و نه مبتنی بر همکاری است. از منظر سازهانگاران، آنچه امروزه به عنوان خودیاری و سیاست قدرت مطرح می‌کنند، حاصل رویه‌های خاصی است که ناشی از خصوصیات جوهری یا منطقی آنارشی نیست؛ بنابراین هویت کنشگران را نه شرایط آنارشیک، بلکه تعاملات آنها تعیین می‌کنند. با توجه به این هویت خود و دیگری است که آنارشی معنای خود را می‌یابد. چگونگی تأثیر توزیع قدرت بر محاسبه‌های دولت‌ها نیز وابسته به فهم بینادهنی از خود و دیگری است؛ یعنی هر نوع افزایش قدرت دیگری، خطر تلقی نمی‌شود، مگر اینکه دیگری دشمن قلمداد شود، آن‌گاه کوچک‌ترین افزایش قدرت وی تهدید تلقی خواهد شد. بر این اساس به میزان یگانگی خود و دیگری، برداشت از امنیت می‌تواند در مدل‌های بازی

رقابتی، در مدل لاکي فردگرایانه یا در مدل کانتی مبتنی بر همکاری و نه لزوماً رقابتی و تعارض‌آمیز باشد. ونت با برداشتی میانه بین برداشت تعارض‌آمیز واقع‌گرایان از آنارشی و برداشت مبتنی بر همکاری لیبرال‌ها، معتقد است که آنارشی منطق ازپیش‌تعیین‌شده ندارد و فهم دولت‌ها از آن است که معنای آن را مشخص می‌سازد (مشیرزاده، 1385: 345-346).

2-2-1-1. نهادهای بین‌المللی و همکاری

همان‌طور که پیشتر گفتیم، آنارشی، خودیاری یا احساس تهدید و غیره قبل از تعامل دولت‌ها معنی ندارند، تنها پس از تعامل است که می‌توان از همکاری یا تعارض صحبت کرد. از اینجا می‌توان به این نتیجه رسید که خودیاری که در نظریه نوواقع‌گرایی، ویژگی اصلی آنارشی محسوب می‌شود، از دید سازه‌انگاران ونت، نه ویژگی ضروری، بلکه بنیادی آنارشی است که از طریق فرایند، توسعه پیدا می‌کند و حفظ می‌شود؛ بنابراین می‌تواند دگرگون شود. ونت تأکید می‌کند که هویت‌ها و شناخت‌های دولت‌ها، وابسته به نهادهای بین‌المللی است. «این نهادها به کنشگران دولتی به عنوان سوژه‌های حیات بین‌المللی قوام می‌بخشند؛ به این معنی که تعامل معنادار میان آنها را امکان‌پذیر می‌کنند» (مشیرزاده، 1385: 346-345). سازه‌انگاران بر این باورند که همکاری، تنها شکل تعاملات در درون جامعه دولت‌ها نیست. در میان گروهی از کنشگران، همکاری به وجه غالب تعاملات تبدیل شده است و در میان گروهی دیگر می‌توان فراتر از آن احساس همبستگی و هویت مشترکی را دنبال کرد. در مواردی نیز می‌توان شاهد غلبه عنصر کشاکش و تعارض بود. بر همین مبنا، ونت مانند وایت و بول معتقد است که عناصری از واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و خردگرایی در روابط بین‌الملل هستند و امکان غلبه هر سه مدل در نظام بین‌الملل وجود دارد (مشیرزاده، 1385: 349-350).

3-2-1-1. تحول در نظام بین‌الملل

سازه‌انگاران معتقد هستند که رویه‌ها، ساختارهای خاصی از هویت‌ها و منافع را می‌آفرینند و شکل می‌دهند. به عقیده آنها و برخلاف نظر والتز، خودیاری و سیاست قدرت، ویژگی جوهری نهاد و نه نظام بین‌الملل هستند و همان‌گونه که قبلاً گفتیم،

آنارشی چیزی است که دولت‌ها می‌فهمند؛ بنابراین تغییر هویت در بلندمدت می‌تواند به تغییر ساختارها منجر شود. بر اساس نظر ونت، سرشت نظام بین‌الملل یا آنچه او فرهنگ روابط بین‌الملل می‌نامد، با توجه به تلقی و فهم کشورها می‌تواند حالت‌های مختلفی به خود بگیرد. تأکید ونت بر این است که گرایش‌های رفتاری در سطح نظام را نمی‌توان به شکل گزاره‌های عام و جهان‌شمول بیان کرد، بلکه این دولت‌ها هستند که سرشت آنارشی بین‌المللی را تعیین می‌کنند، اما آنچه دولت‌ها انجام می‌دهند، وابسته به چیستی هویت‌ها و منافع آنها است و هویت‌ها و منافع نیز تغییر می‌کنند. این تغییر هویت هم به دولت‌ها و هم به هویت نظام بین‌الملل مربوط می‌شود؛ در نتیجه آنچه اهمیت می‌یابد، این است که هویت‌ها و منافع چگونه ساخته می‌شوند. سازه‌انگاران، هم تحول هویت و منافع از طریق فرایند تحول ساختار و هم خود ساختار را جدی می‌گیرند.

در کل می‌توان گفت که برداشت سازه‌انگاری از برساخته‌بودن کنشگران بین‌المللی، حاکمیت و جامعه دولت‌ها از مهم‌ترین زمینه‌ها برای توضیح تغییرات بنیادین در روابط بین‌الملل است. سازه‌انگاران در این میان به کنشگران دولتی بیشتر توجه دارند. تقریباً نزد عموم سازه‌انگاران، دولت آن‌گونه که در واقع‌گرایی یا حتی نولیبرالیسم است، یافت نمی‌شود. به نظر آنها، هویت‌های دولت‌ها ریشه در نظریه‌هایی دارند که کنشگران به طور جمعی در مورد خود و دیگران دارند و به ساختار جهان اجتماعی شکل می‌دهند؛ بنابراین توجه مشترک همه سازه‌انگاران به چگونگی ساخته شدن هویت دولت است (مشیرزاده، 1385: 353-356).

بر اساس نظر سازه‌انگاران، ویژگی برساخته در نظام بین‌الملل، حاکمیت برجسته است که بنیادی‌ترین نهاد در جامعه بین‌الملل به حساب می‌آید و اصل قوام‌دهنده دولت است. بنا بر اعتقاد آنان، حاکمیت مجموعه‌ای از رویه‌ها است و شناسایی که مفهوم حاکمیت به آن گره خورده است، در بستری از رویه‌های مختلف قرار می‌گیرد؛ یعنی در تعامل دولت‌ها با هم و در تعامل دولت‌ها با جامعه بین‌المللی است که معنای حاکمیت تغییر می‌کند (Biersteker and weber, 1996:12-14).

اگر دولت، حاکمیت و جامعه بین‌المللی برساخته‌هایی اجتماعی، بنیاددهنی و تاریخی هستند که در شرایط خاصی به وجود می‌آیند و به طور مستمر تغییر معنا

می‌دهند، در این صورت ما با تغییری دائم در روابط بین‌الملل سروکار داریم؛ بنابراین در مورد تغییرپذیری نظام بین‌الملل، سازه‌انگاران آن را ممکن، اما دشوار می‌دانند. هرچند خود وارد مباحث هنجاری در این مورد نمی‌شوند، ولی توجه آنها به نشان دادن قدرت انگاره‌ها، هنجارها و ارزش‌ها در شکل دادن به سیاست جهانی، باعث تقویت نظریه‌پردازی هنجاری شده است.

3-1-1. سازه‌نگاری و سیاست خارجی

عرصه تحلیل سیاست خارجی یکی از مهم‌ترین حیطه‌های پژوهشی روابط بین‌الملل است که بر اساس نظریه‌های مختلف در این حوزه، به تبیین رفتارهای خارجی دولت‌ها می‌پردازد. براین اساس، تحلیل سیاست خارجی عبارت است از تجزیه و تحلیل فرایندهایی چندلایه و پیچیده که خود شامل اهدافی است که حکومت‌ها در روابط خود با دیگر دولت‌ها و کارگزاران بین‌المللی دنبال می‌کنند و نیز ابزارهایی که جهت دستیابی به این اهداف به کار می‌گیرند؛ بنابراین در این حیطه به مسائلی مانند فرایندهای جاری در سطح نهادهای رسمی و غیررسمی حکومت، روند تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری و استراتژی‌های انتخاب عقلانی، اهداف و وسائل محیط و سرشت سیاسی داخلی، کارگزاران و مؤلفه‌های روان‌شناختی آنان، تصورات و ایدئولوژی‌های ژئوپلیتیک، جغرافیا و غیره توجه می‌شود (Howard, 2005:113).

با وجود اینکه سازه‌نگاری در روابط بین‌الملل چهارچوب‌های مشخص و منسجمی یافته است، در حیطه سیاست خارجی ادبیات سازه‌نگارانه هنوز در مرحله ابتدایی قرار دارد. افزون بر این، قابل ذکر است که به‌طور کلی، از آغاز بنیان‌گذاری رشته روابط بین‌الملل تا به امروز، شکافی اساسی بین دو حیطه مطالعه سیاست بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی وجود داشته است. تحلیلگران سطح نظام به روابط بین دولت‌ها به‌مثابه ساختاری نگریده‌اند که موجودیتی مستقل از واحدها دارد. از طرفی دیگر نظریه‌پردازان سیاست خارجی نیز به فرایندهای تصمیم‌سازی و عناصر شکل‌دهنده سیاست کشورها در سطوح داخلی توجه داشته‌اند؛ یعنی تأکید آنها بر کارگزار بوده است. نتیجه نهایی این شکاف آن است که نظریه‌های نظام‌محور از منظر کل به جزء و گروه دیگر از منظر جزء به کل نگریده‌اند. تلاش‌هایی برای

تلفیق این دو سطح تحلیل توسط طرف دیوید سینگر صورت گرفته است. سینگر در سیاست خارجی، توصیف سطح دولت سیاست جهانی را متمایز از توصیف سطح سیستم سیاست جهانی می‌داند. نکته بحث‌برانگیز در این میان، نقش امور ذهنی در تکوین سیاست خارجی بود که نظریه‌های نظام‌محور، اساساً جایگاهی را برای آن قائل نبودند و این در تعارض با واقعیت مشاهده‌شده و تفاوت‌های شدید در رفتارهای سیاست خارجی کشورها بود. در این جریان بن‌بستی رخ داد که درنهایت، هر دو گرایش را بدون توجه به دیگری در مسیرهای متفاوتی از تحلیل قرار می‌داد. در این میان، سازهانگاران معتقدند گرچه دو رشته سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل مستقل از هم هستند، اما هر دو در فضایی پوزیتیویستی و خردگرایانه شکل گرفته‌اند که نتیجه آن تلقی ایستای آنها از ساختار یا کارگزار بوده است؛ بنابراین سازهانگاران بر این باورند که شکاف موجود در این عرصه و ضعف تحلیل‌های هر دو گروه ناشی از مبادی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی مشترک آنها است (متقی و کاظمی، 1386: 216).

سازهانگاری با باور به تکوین متقابل ساختار - کارگزار، هر دو سطح را به فراتر رفتن از تحلیل ایستای خود از ساختار، کارگزار، منافع، هویت، تهدید و همکاری دعوت می‌کند و می‌گوید که اگر ساختار امری برآمده از کنش متقابل بازیگران است و در این کنش، بازیگران بر اساس هویت‌های متمایز خود که برآمده از محیط داخلی آنها است، دست به کنش می‌زنند، به نحو متقابل، ساختار نیز به شیوه‌های گوناگون هویت، منافع و غیره آنها را تحت تأثیر قرار و شکل می‌دهد. نتیجه طبیعی این تحلیل، قرار گرفتن سطوح تحلیل سیاست خارجی در کنار تحلیل سیاست بین‌الملل خواهد بود (Wover, 1990: 335). به عبارت دیگر، رویکرد سازهانگاری به سیاست خارجی برخلاف خردگرایی که بر مدل انسان اقتصادی تأکید می‌کند، بر مدل انسان اجتماعی استوار است. کنشگر اجتماعی، بازیگر خردمند محاسبه‌گر و بهینه‌گرا نیست که به وسیله مجموعه‌ای از اهداف خودپرستانه هدایت شود تا براساس آن، راهکارها و ابزارهای مقرون‌به‌صرفه را انتخاب کند. بازیگر اجتماعی، مطابق نقش اجتماعی‌ای که در فرایند جامعه‌پذیری ملی و فراملی کسب و در موقعیت جاری اجرا می‌کند، رفتار می‌کند؛ از این رو، انگیزه و محرک اصلی کنش و

رفتار سیاست کشورها، نتیجه اقدامات مختلف برای دستیابی به اهداف و منافع مسلم و پیشینی نیست، بلکه رفتاری خاص به این منظور در پیش گرفته می‌شود که انتظارات بینادذهنی مشترک و ارزش‌محور با رفتار مناسب که از هنجارهای اجتماعی متعین و به اندازه کافی فراگیر، اعم از داخلی و بین‌المللی، سرچشمه می‌گیرد، سازگاری و انطباق دارد. درحقیقت، کشورها بر اساس منطق نتایج رفتار نمی‌کنند، بلکه اقدام آنها مبتنی بر منطق تناسب است؛ یعنی رفتارهای کشور باید با هنجارها و ارزش‌های بینادذهنی خاصی که نقش اجتماعی آنان ایجاب می‌کند، تناسب داشته باشند؛ به عبارت دیگر، کشورها بازیگرانی نقش‌محور هستند که تلاش می‌کنند بر حسب انتظارات ارزشی بینادذهنی در مورد رفتار مناسب که از جوامع داخلی و بین‌المللی سرچشمه می‌گیرند، رفتار کنند (دهقانی فیروزآبادی، 1388: 46-47).

افزون بر این، سازه‌انگاری به تأثیر تاریخ در شکل‌دهی به سیاست خارجی و دولت‌ها توجه می‌کند. در این چهارچوب سازه‌انگاری معتقد است که هویت یک کشور با ارجاعات ارزشی به گذشته و آینده آن شکل می‌گیرد؛ زیرا دولت‌ها با روایت تاریخ به شکلی خاص، آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند. در تحلیل سازه‌انگاران از سیاست خارجی، الگوهای ذهنی به عوامل تعیین‌کننده سیاست خارجی تبدیل می‌شوند. این مسئله از طریق قرار گرفتن مسئله هویت نظام سیاسی در مرکز تحلیل سیاست خارجی تحقق می‌یابد و با این عمل، نظریه سیاست خارجی سازه‌انگاران ممکن می‌شود (آقایی و رسولی، 1388: 9).

سازه‌انگاران بر این باورند که انسان‌ها بر اساس هویت خود، دنیای خود را می‌سازند و به کنش در آن می‌پردازند. در روابط بین‌الملل هم، سازه‌انگاری معتقد است که فراسوی توزیع عینی قدرت، مطابق با تصور خردگرایان، تصور و تلقی کشورها از توزیع قدرت دیگران قرار دارد. این تصورات، برآمده از تصور یک ملت است که آنها را قادر به تعامل با محیط می‌سازد. هویت به ملت‌ها اجازه می‌دهد تا جهان را معنادار کنند، به دسته‌بندی موجودیت‌های دیگر اقدام کنند و واقعیتی سلسله‌مراتبی بسازند که در آن از خود، دیگری، دوست و دشمن تعریفی ارائه دهند. دولت‌ها نیز که بر ساخته‌ای اجتماعی هستند، در این ذهنیت جمعی مشارکت دارند و جهان را در این چهارچوب درک می‌کنند، دوستان، دشمنان، منافع، مطلوب‌ها و

تهدیدها را تعریف می‌کنند و کنش خارجی خود را شکل می‌دهند (Willmer, 2002: 59-80)؛ بنابراین سیاست خارجی، نشان‌دهنده گستره‌ای مفهومی است که در چهارچوب آن، جهان در چشم یک دولت و ملت به صورت معناداری تعریف می‌شود. در هویت یک ملت و ساختن جهان، هنجارها نیز به نحو ضمنی تعریف شده‌اند و عمل دولت برخلاف این هنجارها، به معنای از دست رفتن مشروعیت دولت خواهد بود. ساختار بین‌المللی نیز گرچه امری تکوین‌یافته در تعامل دولت‌ها است، اما در استقرار خود، دارای عینیتی محدود و مستقل از بازیگران است، عملکرد آنها را محدود می‌کند و هویت و منافع آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. الکساندر ونت سازه‌نگاری را نوعی ایدئالیسم ساختاری می‌داند که بعد ایدئالیستی آن به این معنا است که مانند نحوه تأثیرگذاری ساختارهای اجتماعی، محصول انگاره‌های مشترک و بنیادذهنی انسانی است و بعد ساختاری آن نیز به این معنا است که همچون نحوه تأثیرگذاری ساختارهای مادی حاصل از توزیع قدرت در نواقح گرایبی والتز، قواعد، معانی و هنجارهای نهادینه‌شده نیز دارای چنین تأثیرات عینی و محدودکننده‌ای بر کنشگران اجتماعی هستند (دهقانی فیروزآبادی و نوری، 1391: 40). این بدین معنی است که هر هویت خاصی که یک کشور انتخاب می‌کند، نقش معینی را ایجاب می‌کند که خود، منافع خاصی را در بر دارد و منافع دیگری را نیز مستثنی می‌سازد. خود نقش‌ها، منافع و کنش‌هایی که این نقش‌ها ایجاب می‌کنند، به‌وسیله هنجارها و ساختارهای بین‌ذهنی معنا که در سطح نظام بین‌الملل و جامعه داخلی حاکم هستند، تعیین می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی، 1386: 117). بنا بر باور سازه‌نگاران، مبنای منافع ملی، هویت‌ها هستند و هر هویت خاص، منافع خاصی را ایجاب می‌کند؛ برای مثال منفعی که هویت گفتمان انقلاب اسلامی برای ایران ایجاد کرده است، با منفعی که هویت لیبرال دموکراسی ایجاد می‌کند، متفاوت خواهد بود.

درواقع به نظر سازه‌نگاران، هویت کشورها، چگونگی تکوین و تعریف منافع ملی و ارجحیت‌های آنان را تعیین می‌کند و منافع کشورها از طریق فرایند تعامل اجتماعی‌ای که در آن شرکت دارند، شکل می‌گیرد و در جریان این تعامل بازتعریف می‌شود. این منافع برخاسته از هویت مبتنی بر هنجارهای بین‌ذهنی مشترک، به کنش

و رفتار کشورها شکل می دهند (دهقانی فیروزآبادی، 1389: 44).

2. عوامل مؤثر بر شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

سیاست خارجی هر کشور از دو بخش نسبتاً پایدار و متغیر تشکیل می‌شود؛ قسمت پایدار آن بیانگر چهارچوب کلی سیاست‌گذاری خارجی است که خط‌مشی‌ها و استراتژی‌های سیاست خارجی درون آن تنظیم می‌شود و به طور عمده مبتنی بر آموزه‌های نظری، نظام ارزشی و هویتی حاکم بر جامعه است، درحالی‌که بخش دوم متأثر از تجربه بشری و ناظر به خط‌مشی‌هایی است که متناسب با اوضاع و شرایط تنظیم و تدوین می‌شود. هویت ملی ایرانیان پس از پیروزی انقلاب را می‌توان منبعث از منابع زیر دانست:

الف) ذهنیت تاریخی ایرانیان؛ ب) اسلام‌گرایی و مذهب تشیع؛ پ) موقعیت جغرافیایی؛ ت) جهان‌سوم‌گرایی؛ ث) گفتمان انقلاب اسلامی.

الف) ذهنیت تاریخی ایرانیان

یکی از منابع هویت‌ساز جمهوری اسلامی ایران، تاریخ پرفرازونشیب هزاران‌ساله آن شامل اسطوره‌های ایرانی، جلوه‌های شکوه و عظمت و جنبه‌های افول آن تا دوران معاصر است که از یک سو مشتمل بر پیشرفت‌های فرهنگی، تمدنی و تشکیل امپراتوری‌های قدرتمند و باشکوه است و از سوی دیگر خاطرات تلخی نظیر تهاجم، اشغال و ویرانی‌ها را در حافظه خود دارد. هویت یک دولت با ارجاعاتی ارزشی به گذشته و همین‌طور آینده کشور، شکل می‌گیرد. دولت‌ها با روایت تاریخ به شیوه‌ای خاص، آن را پشتوانه عملکرد امروز خود قرار می‌دهند. در چهارچوب روایت از حافظه تاریخی است که مردمان ایران دوستان و دشمنان خود را تعریف می‌کنند، به نفع یا ضرر آنها اقدام می‌کنند و این اقدامات را مشروعیت می‌بخشند (دهقانی فیروزآبادی و نوری، 1391: 82-65).

تبلور تأثیر ذهنیت و ادراکات تاریخی ایران را می‌توان در انقلاب اسلامی و فهم انقلابی‌ها از ماهیت، هویت و رسالت انقلاب و نظام برآمده از آن در عالم کنونی دید. از دل این تصویر و فهم تاریخی، نظام اسلامی بیرون آمد و هویت نظام به‌شدت با آن پیوند خورد، به‌گونه‌ای که در راستای آن تلقی‌ها، جمهوری اسلامی

برای خود وظیفه‌ای اساسی در جهت ایجاد نظامی نو در عالم تعریف کرد که به دنبال در هم شکستن نظم طاغوتی مسلط در دوران کنونی است (متقی و کاظمی، 1386: 225).

گراهام فولر در تحلیل خود از فهم ایرانیان و کارگزاران نظام اسلامی، تداوم این تلقی‌ها را به واسطه جایگاه ایران در جغرافیا و نقشه عقیدتی عالم نشان می‌دهد (فولر، 1373: 22-15).

از سوی دیگر فواز جرجیس معتقد است: «به طور اساسی، گرایش‌های عمیقاً ملی کل‌گرایانه نزد رهبران ایران مشاهده می‌شود» (جرجیس، 1382: 357).

به‌طور کلی می‌توان گفت آنچه در دوران پس از انقلاب در ایران ظاهر شده است، ارتباطی عمیق با زمینه و فهم تاریخی ایرانیان دارد و بدون توجه به آنها و تأثیرشان در تلقی مردم و حاکمان از نظم موجود، کنش‌های آنها قابل درک نخواهد بود.

ب) اسلام‌گرایی و مذهب تشیع

دین اسلام به عنوان آخرین دین الهی و چهارچوب فقهی برآمده از آن، دیگر منبع هویت‌ساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به حساب می‌آید. فرهنگ اسلامی و اصول و قواعد اخلاقی آن، تأثیر عمیقی بر درک ایرانیان از محیط اطراف خود و بایدها و نبایدهای آنان گذاشته است (مشیرزاده (ب)، 1385: 22).

چهارچوب فقهی برآمده از اسلام، دولت را ملزم به انجام وظایفی مانند قاعده نفی سبیل که سلطه بیگانگان بر مسلمانان را ممنوع و حرام اعلام کرده است، می‌داند. از بُعدی دیگر، دولت اسلامی وظیفه مبارزه با دارالکفر دشمن جهت تغییر رفتار یا نابودی آن، برقراری مناسبات با دیگر ملت‌ها، گسترش اسلام در سرزمین‌های دیگر و درنهایت حفظ مصلحت مسلمانان را نیز دارد.

آنچه در اسلام به عنوان ملاک تقسیم میان درون و بیرون مطرح می‌شود، عقیده است. از این منظر اسلام، جهان را از لحاظ فکری و عقیدتی به دو منطقه دارالکفر و دارالاسلام تقسیم می‌کند. برخی فقها در مقابل دارالاسلام از مفهوم دارالحرب نیز استفاده کرده‌اند که به معنای مناطق جنگ در میدان‌های مبارزه است. افزون بر این،

در فقه اصطلاحات دیگری مانند دارالذمه، دارالعهد، دارالهدنه، دارالحیاد و دارالصلح نیز وجود دارد که هرکدام گروهی را مخاطب خود قرار می‌دهند. فقه اسلامی چهارچوب‌های مشخص و منظمی در مورد نوع رابطه با این مناطق پیش پای سیاست‌مداران دولت اسلامی قرار می‌دهد.

از دیگر مؤلفه‌های مهم هویتی ایرانیان، عدالت‌طلبی و ظلم‌ستیزی آنان است. عدالت از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان در پیش از اسلام به حساب می‌آید که با آمدن اسلام و مذهب تشیع جان تازه‌ای گرفت؛ اصولاً یکی از دلایل گرایش ایرانیان به این مذهب، همین روحیه عدالت‌طلبی آنان بوده است (دهقانی و نوری، 1391: 93). اهمیت عدالت در مکتب تشیع تا بدان جا است که عدل به عنوان یکی از اصول پنج‌گانه دینی شیعیان شمرده می‌شود. عدالت و عدالت‌طلبی نه تنها یک ارزش در سیاست داخلی جمهوری اسلامی است، بلکه جایگاه ویژه‌ای در آن دارد. این هنجار، هویت جمهوری اسلامی را به عنوان عنصری عدالت‌طلب و واحد سیاسی عدالت‌جو شکل داده است که بازتاب آن را می‌توان در تأکید بر حمایت از مستضعفین جهان یا هواخواهی از جنبش‌های رهایی‌بخش در جست‌وجوی عدالت مشاهده کرد؛ بنابراین مفهوم عدالت به عنوان نظامی معنایی، واقعیت‌ها و امور بین‌المللی را برمی‌سازد و جمهوری اسلامی بر اساس این سازه‌های معنایی به تعامل با دیگر بازیگران می‌پردازد. در واقع جمهوری اسلامی با تمسک به هویت عدالت‌طلب خود، در جبهه حق و عدالت واقع شده است و به تقابل با جبهه باطل و ظلم می‌پردازد (دهقانی فیروزآبادی، 1388: 166).

از دیگر مؤلفه‌های هویت دینی ایرانیان، درک پویای آنان از مفهوم ظهور و نقش ویژه خود در تحقق این آرمان است. این آرمان، ترجمان اندیشه پیروزی نهایی حق و عدالت بر باطل و ظلم، گسترش ایمان و تشکیل مدینه فاضله در گفتمان شیعی است که در روایات اسلامی با رهبری مهدی (عج) محقق می‌شود. این آرمان منطبق با تلقی خاص ایرانیان از نظام بین‌الملل و تقسیم دوقطبی جهان به مستکبرین و مستضعفان، به‌ویژه در گفتمان انقلاب است که در نهایت با تحقق ظهور و پیروزی مستضعفان بر مستکبران به واقعیت می‌پیوندد (دهقانی و نوری، 1391: 106).

در چهارچوب این درک جدید از انتظار، ایرانیان از انقلاب اسلامی 22 بهمن

1357 خود به عنوان مقدمه و زمینه‌ساز آرمان ظهور یاد می‌کنند (عشقی، 1379: 62-75).

واقعه عاشورا و قیام امام حسین (ع) نیز جایگاه ویژه‌ای در نظام فکری - دینی ایرانیان دارد، به گونه‌ای که به اذعان بسیاری از نظریه‌پردازان سیاسی، وقوع انقلاب اسلامی متأثر از فرهنگ عاشورا است. عاشورا تنها یک مفهوم نیست، بلکه بسیاری از مفاهیم دیگر با آن گره خورده است که همراه با آن به ذهن متبادر می‌شوند؛ مفاهیمی چون شهادت، امر به معروف و نهی از منکر، جهاد، تولی و تبری، همگی ابعاد محتوایی حماسه عاشورا هستند که به نحو تمام و کمال کارکرد سیاسی پیدا کرده‌اند و به تفسیر ایرانیان از وقایع سیاسی داخل و خارج جامعه خود جهت می‌دهند.

پ) موقعیت جغرافیایی

احساس تعلق داشتن ایرانیان به یک محیط جغرافیایی و نیاز به شناخته شدن با ویژگی‌ها و ارکان آن محیط خاص، در زمره مسائل هویت ملی ایرانیان است (مجتهدزاده، 1377: 125).

عوامل و عناصر ژئوپلیتیکی را به دو دسته ثابت و متغیر معمولاً تقسیم می‌کنند. از میان عوامل ثابت موقعیت جغرافیایی، وسعت قلمرو، توپوگرافی مرزها و در نهایت شکل کشور در تحلیل‌های ژئوپلیتیک تأثیرگذار هستند. از عوامل متغیر در ارتباط با پدیده‌های انسانی، می‌توان به جمعیت، منابع، بافت سیاسی - اجتماعی و ویژگی‌های نظام بین‌الملل اشاره کرد (اطاعت، 1376: 39-35).

ایران از لحاظ موقعیت جغرافیایی، ویژگی‌های بی‌مانندی دارد. این کشور در محل تلاقی سه قاره آسیا، اروپا و آفریقا قرار گرفته و از گذشته‌های دور محل ارتباط شرق و غرب محسوب شده است. از نظر موقعیت ژئواکونومیک نیز، ایران در مرکز تلاقی محورهای تولید و مصرف انرژی دنیا قرار دارد. دریای خزر در شمال و خلیج فارس در جنوب که هر کدام دارای ذخایر عظیم انرژی هستند و برخورداری ایران از منابع عظیم انرژی به‌ویژه نفت و گاز، این کشور را از این نظر در جایگاه ویژه‌ای قرار داده است؛ به طوری که می‌توان گفت ایران در مرکز ثقل حدود 70 درصد انرژی جهان قرار دارد.

همچنین ایران مانند پُلی، کشورهای آسیای مرکزی و قفقاز را که محصور در خشکی هستند، به خلیج فارس مرتبط می‌سازد. ایران این امکان را دارد که درآمد قابل توجهی از ترانزیت کالا، نفت و گاز را از کشورهای یادشده به جهان آزاد و برعکس به دست آورد (جعفری ولدانی، 1382: 25).

موقعیت دریایی ایران با دسترسی به خلیج فارس، دریای عمان و دریای خزر نیز بسیار مهم است. ایران تنگه هرمز را در کنترل خود دارد که تقریباً بیش از 60 درصد نفت خلیج فارس از آن عبور می‌کند. تمامی سواحل شمالی خلیج فارس و جنوب دریای خزر در اختیار ایران است. یکی دیگر از عوامل ثابت ژئوپلیتیکی ایران، وسعت قلمرو آن است. ایران با $1/648/195$ کیلومتر مربع، شانزدهمین کشور وسیع جهان محسوب می‌شود. ایران از لحاظ منابع معدنی نیز کشوری ثروتمند است و حداقل $11/5$ درصد ذخایر قطعی نفت و $14/9$ درصد ذخایر اثبات شده گاز جهان را در اختیار دارد. معادن ساختمانی فلزی و شیمیایی نیز در ایران به وفور یافت می‌شوند. از دیگر مؤلفه‌های متغیر ژئوپلیتیک ایران، واقعیت انکارناپذیر هلال شیعی است. ایران حلقه واسط شیعیان منطقه از عراق تا سوریه و لبنان است و همین امر جایگاه ایران را ممتاز کرده است.

ت) جهان سوم گرایی

جهان سوم گرایی از دیگر منابع هویت ساز در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران است. جهان سوم گرایی، نوعی گفتمان و نظام معنایی در سطح بین المللی است که ماهیتی ضداستعماری، ضدامپریالیستی و ضدهژمونیک دارد. این ساختار، انگاره‌ای مخالف وضع و نظم سیاسی - اقتصادی بین المللی موجود است و به دنبال اصلاح و تعدیل آن جهت نیل به نظم و وضع مطلوب برای تأمین منافع کشورهای جهان سوم یا در حال توسعه جنوب است. این گفتمان، اصول، قواعد، هنجارها و نهادهای بنیادین نظم بین المللی موجود نظیر دولت سرزمینی، حاکمیت ملی و مداخله نداشتن در امور داخلی کشورها را می‌پذیرد، اما معتقد است که نظم موجود بین المللی، به ویژه نظم اقتصادی باید به نفع کشورهای جهان سوم تغییر و تحول یابد. جمهوری اسلامی ایران زمینه‌های مساعدی برای گرایش به جهان سوم گرایی را

دارد؛ نخست اینکه ایران از کشورهای جهان سوم در حال توسعه جنوب است که مانند دیگر کشورهای جهان سوم در حاشیه نظام اقتصادی بین‌المللی قرار دارد. دوم اینکه، گرچه ایران هیچ‌گاه به طور رسمی مستعمره نبوده، اما به شدت زیر نفوذ قدرت‌های بزرگ مانند روسیه تزاری، انگلیس و در نهایت امریکا قرار داشته است که اینها با تجربه‌های استعماری کشورهای جهان سوم تجانس بسیاری دارند. سوم اینکه، صرف‌نظر از دوران انقلاب اسلامی، تجدیدنظرطلبی در مناسبات جهانی همواره مد نظر ایرانیان بوده است. یادآوری جلوه‌های شکوه سیاسی و فرهنگی ایران باستان و همچنین بسیاری از آموزه‌های دین اسلام، همواره سبب رضایت نداشتن ایرانیان از جایگاه فعلی خود در نظام بین‌الملل بوده است. چهارم اینکه، عدالت‌طلبی در طول تاریخ همواره یکی از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان بوده است که تجلی آن در سیاست خارجی با بسیاری از اصول و اهداف کشورهای جهان سوم در مورد مناسبات بین‌المللی هم‌مسیر است؛ بنابراین این نظام معنایی به عنوان بُرداری هم‌جهت با بسیاری از مؤلفه‌های هویتی ایرانیان، از یک سو سبب تقویت و تشدید مؤلفه‌ها شده و از سوی دیگر به طور متقابل، خود نیز تقویت شده است (دهقانی فیروزآبادی و نوری، 1391: 114-112).

ث) گفتمان انقلاب اسلامی

یکی دیگر از منابع هویت‌ساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، گفتمان انقلاب اسلامی و فضای متنی حاصل از آن است که در مقایسه با دیگر منابع هویتی ایرانیان در این مقطع زمانی، جایگاه بالاتری دارد. فرهنگ گفتمانی انقلاب اسلامی به عنوان نظامی معنایی، تأثیر مستقیمی بر فرهنگ گفتمانی و دال‌های گفتمان سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران داشته است. این فضای گفتمانی تا حد زیادی متأثر از جایگاه، زبان و نظم گفتاری رهبران انقلاب اسلامی به‌ویژه امام خمینی (ره) بوده است. حضرت امام (ره)، چه در دوران مبارزات انقلابی از آغاز دهه 40 شمسی و چه پس از پیروزی انقلاب، در جایگاه رهبر و ولی فقیه نظام سیاسی جدید، به موضع‌گیری در عرصه سیاست خارجی پرداخته‌اند. با توجه به تمایلات عمیقاً دینی مردم ایران و جایگاه ولی فقیه در اندیشه آنان پس از انقلاب

که آن را با خوانشی ویژه از حضرت امام (ره) آموخته بودند، گرایش‌های کاریزماتیک آنان به حضرت امام (ره) که ریشه‌ای عمیق در فرهنگ سیاسی ایران زمین دارد، امری کاملاً طبیعی به نظر می‌رسد. حوادث پس از انقلاب و واکنش‌های جهانی به انقلاب نیز در نقش یک سری عوامل شتاب‌دهنده و تثبیت‌کننده، مزید بر علت شدند تا این نگاه و گفتمان انقلابی به نظامی معنایی و منبع هویت‌ساز برای کنش در عرصه سیاست خارجی ایرانیان تبدیل شود. نکته مهم در مورد مؤلفه‌های حاصل از گفتمان انقلاب در تکوین هویت ایرانیان، این است که هیچ‌یک از این مؤلفه‌ها در فضای انقلاب ابلاغ نشده‌اند؛ به تعبیر دیگر، این مؤلفه‌ها ریشه در منابع دیگر هویت‌ساز مانند اسلام و مذهب تشیع، جهان‌سوم‌گرایی، منابع ملی - تاریخی و غیره دارند که در مفصل‌بندی گفتمان انقلاب جایگاه بالاتری به دست آورده‌اند (دهقانی فیروزآبادی و نوری، 1391: 116-114).

3. سازه‌نگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران

همان‌طور که پیش‌تر بیان شد، تحلیل‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از سوی منابع داخلی و خارجی، تاکنون بیشتر در چهارچوب الگوهای سنتی تحلیل سیاست خارجی و بر محور پیش‌فرض‌هایی قرار داشته‌اند که از هستی‌شناسی ماده‌گرایانه و سودمندگرایانه حاکم بر عرصه‌های مطالعات بین‌المللی برآمده‌اند. عمده‌ترین دلیل این تحلیل‌ها را شاید بتوان در این نکته یافت که در آنها هیچ‌گاه به نحو جدی به مسئله هویت نظام سیاسی ایران و تصویر آن از واقعیت عرصه جهانی توجه نشده است. این تلقی‌ها هیچ‌وقت آن اهمیت بنیادی را که کارگزاران نظام به مسئله هویت و ابعاد نظری نظام می‌دادند، جدی نگرفتند و سعی کردند تا بر پایه مفروضات خود، آنها را زیر عنوان ایدئولوژی، سیاست‌های اعلامی و غیره قرار دهند (متقی و کاظمی، 1386: 222).

این در حالی است که با درک هویت یک نظام، خواهیم توانست سازه‌های مفهومی که مطابق با آن، دولت و کارگزاران آن، جهان را معنادار و دسته‌بندی می‌کنند، بهتر دریابیم. سازه‌نگاری از جمله نظریه‌هایی است که تا حد زیادی می‌تواند کمبود الگوهای سنتی را جبران کند و ما را در درک بهتر هویت و

ارزش‌های بین‌ذهنی دولت و کارگزاران و روند شکل‌گیری سیاست خارجی یاری کند. بنا بر این نظریه، هویت، امری تکوین‌یافته است و در تحلیل سیاست خارجی یک نظام سیاسی باید از منظر هویت آن به منابع هویتی در جامعه و تاریخ پرداخت تا زمینه‌مندی آن را اثبات کرد (Taylor, 1992: 45-52).

بر اساس این نظریه، هنجارها نقش بسیار مهمی در ساخت هویت دولت‌ها دارند و موجب می‌شوند تا آنها درکی از منافع خود به دست آورند. بر پایه نظریه سازه‌نگاری، اقدامات بازیگران را هنجارها و انتظارات یکسان نسبت به رفتار مناسب و ارزش‌ها هدایت می‌کنند، این نظریه اقدام دولت را ناشی از موقعیت دولت نمی‌داند، بلکه بر این باور است که اقدام دولت را هنجارها هدایت می‌کنند (حق‌شناس، 1390: 119).

هنجارها به معنای انتظارات بین‌ذهنی مبتنی بر ارزش هستند که کنش و رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را هدایت می‌کنند. هنجارهای درونی‌شده داخلی و هنجارهای فراملی مشترک، هویت و منافع ایران را تعیین می‌کنند که به سهم خود، رفتار خارجی را برمی‌انگیزانند. هنجارهای فراملی، انتظارات بین‌ذهنی مبتنی بر ارزش در مورد رفتار مناسب هستند که در سطح بین‌المللی یا خرده‌نظام منطقه‌ای بین کشورها مشترک هستند و از نهادهای بین‌دولتی و سازمان‌های غیردولتی که به عنوان هنجارآفرین عمل می‌کنند، سرچشمه می‌گیرند. هنجارهای داخلی یا ملی، انتظارات بین‌ذهنی مبتنی بر ارزش مشترک در مورد رفتار مناسب در سطح جامعه داخلی هستند که با تعامل افراد و گروه‌ها و درون‌نهادها و گفتمان‌های داخلی و هویت جمعی کشور شکل می‌گیرند.

بنا بر آنچه بیان شد، مهم‌ترین عامل و متغیر مستقلی که رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را تعیین می‌کند، انتظارات ارزشی بین‌ذهنی در مورد رفتار مناسب، یعنی هنجارهای اجتماعی فراملی و ملی است که کشور با آن روبه‌رو است. در این میان، مهم‌ترین عامل تنوع رفتار سیاست خارجی ایران ناشی از هنجارهای اجتماعی داخلی کشور است که در نظم حقوقی، قانون اساسی، ایدئولوژی اسلامی، پیشینه تاریخی و غیره متجلی می‌شوند (دهقانی فیروزآبادی، الف) (1388: 47-49).

بر اساس هنجارهای موجود در متون مذهبی تشیع، واحد تحلیل نه دولت

سرزمینی دارای حاکمیت، بلکه امت اسلامی است که در فراسوی مرزهای ایجادشده توسط استعمار قرار دارد. مستضعفان جهان نیز در این واحد معنا می‌یابند که باید به کمک آنها شتافت؛ از این رو سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران باید در خدمت اهداف امت اسلامی باشد و منافع آنها را در اولویت قرار دهد (قهرمانپور، 1383: 41-53).

از جمله هنجارهای دیگر که در این چهارچوب می‌توان از آنها نام برد، برتری ارزش عدالت است. عدالت‌جویی همراه با صدور انقلاب، یکی از ارزش‌های فرهنگ اسلامی است که بدل به نوعی ارزش در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران شده است. بازتاب این ارزش را می‌توان در تأیید حمایت از مسلمانان جهان یا هواخواهی از جنبش‌های عدالت‌خواه و آزادی‌بخش مانند جنبش حزب‌الله یا نهضت آزادی‌بخش فلسطین دید. از دیگر ارزش‌های برآمده از اسلام‌گرایی، قاعده نفی سبیل است که بر اساس آن سلطه غیرمسلمانان بر مسلمانان به شدت نفی شده است. همین امر باعث تقسیم جهان به دارالاسلام و دارالکفر شده و وظیفه دولت اسلامی، مبارزه با دارالکفر در جهت تغییر رفتار یا نابودی آن است (عمید زنجانی، 1379: 61-67).

افزون بر ارزش‌ها و ایده‌های اسلامی، از دیگر منابع هویتی جمهوری اسلامی، تجربه تاریخی ایرانیان است. بر اساس چهارچوب سازه‌نگاری، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به نوعی نتیجه تاریخ گذشته، به ویژه تاریخ معاصر ایران و به نوعی برسازنده آن است. ادراک و تلقی خاصی که جامعه ایرانی در سال 1357 و پس از آن نسبت به تاریخ معاصر داشته است، منبعی است که در چهارچوب آن، جهان معاصر برای انقلابی‌ها معنادار شده است. در رابطه با همین فهم تاریخی است که ایرانیان در تاریخ خود، جهان را در چهارچوبی معنویت‌گرایانه و اخلاقی درک می‌کنند، نگرشی عدالت‌گرایانه دارند و برای خود رسالتی جهانی و رهایی‌بخش قائل هستند. تأثیر فهم این انقلابی‌ها، هویت و رسالت انقلاب اسلامی و نظام برآمده از آن را در عالم کنونی می‌توان یافت. افزون بر این، می‌توان اسلام‌گرایی و ایرانی‌گرایی را در قانون اساسی متجلی یافت. قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران به عنوان مجموعه‌ای از خواسته‌های مردم، برگرفته از اسلام، هویت تاریخی و

حاصل تکوین هنجارهای مشترک بین مردم به‌ویژه پس از پیروزی انقلاب اسلامی است که مهم‌ترین منبع شکل‌گیری سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران محسوب می‌شود (آقایی و رسولی، 1388: 12-13).

4. سازه‌نگاری و سیاست خارجی دولت‌های نهم و دهم

هرچند رؤسای جمهور ایران، پس از انقلاب در چهارچوب هویت کلی جمهوری اسلامی ایران حرکت کرده‌اند، اما هرکدام از آنها بر مواردی از منابع هویت‌ساز تأکید ویژه‌ای کرده‌اند که آنها را از دیگری متمایز می‌سازند. با روی کار آمدن محمود احمدی‌نژاد در سال 1384، وی در پی احساس عمیق ناامنی هستی‌شناختی، با رجعت به منابع هویت‌ساز بازتعریف آنها را در دستور کار خود قرار داد. احمدی‌نژاد در جایگاه رئیس دولت اصول‌گرا، اصلاح سیاست خارجی را از اولویت‌های کاری دولت خود عنوان کرد. وی در گام نخست تلاش کرد با بازگشت دوباره به منابع هویت‌ساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی، هویت سیاست خارجی خود را نه تنها برای ایران، بلکه بر مبنای آنچه مقتضای جهان امروز به تصویر می‌کشید، بسازد. وی در این زمینه می‌گوید: «بشر امروز در نقطه عطف و در مرحله انتخاب بزرگ تاریخی و سرنوشت‌ساز قرار گرفته است. شکست مکتب‌های مادی، الحادی و لیبرالی، گسترش ظلم، بی‌عدالتی و فقر، تنش در روابط منطقه‌ای و بین‌المللی، مسابقه بی‌پایان تسلیحاتی و انزوای بی‌سابقه اخلاق از مناسبات سیاسی، جهان امروز را تشنه دریافت الگویی کامل برای برپایی دنیایی سعادت‌مند کرده است. خوشبختانه، مکتب رهایی‌بخش و دنیای اسلام، ظرفیت و توانمندی‌های لازم برای ارائه پاسخ مناسب و کامل به این نیاز فوری را دارد» (احمدی‌نژاد، 1384/9/16؛ به نقل از دهقانی فیروزآبادی و نوری: 166)؛ بنابراین نگاه آقای احمدی‌نژاد به اسلام، نگاهی حداکثری است که نه تنها در هویت‌سازی سیاست خارجی جایگاه بالاتری نسبت به دولت‌های پیشین یافته است، بلکه بُعد جهان‌شمول آن نیز برجسته‌تر شده است. البته برخی معتقد هستند که در اواخر دوره آقای احمدی‌نژاد، شاهد چرخشی در نگاه وی هستیم؛ به طوری که هرچه به پایان دوره ریاست جمهوری وی نزدیک‌تر می‌شویم، نگاه حداکثری او به ایران و نه به اسلام است که بررسی این قضیه مجال

دیگر می‌طلبد.

نگاه احمدی‌نژاد به انقلاب اسلامی نیز متفاوت از دولت‌های گذشته است. این تفاوت به همان نیاز امروز بشر و ظرفیت انقلاب اسلامی برای پاسخ‌گویی به آن بازمی‌گردد. وی در این مورد می‌گوید: «همه‌جا، از جنوبی‌ترین نقطه امریکای جنوبی تا شرق دور، از انقلاب اسلامی مطالبه دارند. باید پاسخ اینها را آماده کنیم. برداشت من از جهان امروز این است که تحولات بسیار بزرگی در راه است» (احمدی‌نژاد، 1385/9/14؛ به نقل از دهقانی فیروزآبادی و نوری: 167).

دیگر منبع مهم در هویت‌یابی سیاست خارجی دولت نهم و دهم، عنصر ایرانی‌گرایی و جلوه‌های شکوه تاریخ ایرانی است. رضوانی می‌گوید: «برای ایران، گذشته همواره زنده است. ترکیب متناقضی از افتخار به فرهنگ ایرانی و احساس قربانی شدن آن، سبب شده است تا مردم ایران خواست شدیدی برای استقلال‌طلبی و فرهنگ مقاومت در برابر زور و سلطه قدرت‌های بیگانه داشته باشند. سیاست خارجی ایران، ریشه در این احساسات فراگیر دارد» (رضوانی، 1388: 14). احمدی‌نژاد با اعتماد به نفس، به نوعی از ایرانی بزرگ سخن گفته است که توانایی تبدیل شدن به قدرت جهانی را دارد. وی بارها از جایگاه فرهنگی و تمدن‌ساز ایران باستان یاد کرده است. او در دیدار با ایرانیان مقیم امریکا می‌گوید: «بروید به تاریخ نگاه کنید. هر ملت و کشوری با یک ویژگی شناخته می‌شود. وقتی به ملت ایران می‌رسیم، ویژگی‌های ممتاز و برجسته آن، فرهنگی بودن، انسان‌دوست بودن، عاقل بودن و با تدبیر بودن است. ملت ایران نزدیک به هفت هزار سال سابقه تمدن دارد. 42 ملیت از ملت ایران تبعیت می‌کردند. البته این امر نه با زور بمب، موشک، تهدید و غیره، بلکه به خاطر فرهنگ غنی و متعالی ایران بوده است» (احمدی‌نژاد، 1386؛ به نقل از دهقانی فیروزآبادی و نوری، 169).

در کل می‌توان گفت که به جز دولت موقت، هیچ‌یک از دولت‌های پس از انقلاب به اندازه دولت‌های نهم و به‌ویژه دهم بر اهمیت و جایگاه ایرانی‌گرایی در تکوین هویت ملی جمهوری اسلامی ایران تأکید نکرده‌اند.

در نتیجه شاهد نوعی ملی‌گرایی دینی در این دولت‌ها بوده‌ایم که نه تنها تعارضی ذاتی میان ایرانی‌گرایی و اسلام‌گرایی وجود نداشت، بلکه آقای احمدی‌نژاد

و اطرافیانش به دنبال پیوندی محکم میان ایرانی‌گرایی و اسلام‌گرایی بوده‌اند. از جلوه‌های مهم این ملی‌گرایی دینی، می‌توان به تلاش دولت احمدی‌نژاد برای انتقال منشور کوروش به ایران و رونمایی از آن اشاره کرد. وی در مراسم رونمایی از منشور، کوروش را شاه جهان نامید که حرکتش همان حرکت پیامبران بوده است. از دیگر ابعاد ایرانی‌گرایی که رئیس دولت‌های نهم و دهم به آنها توجه کرده است، مهم‌ترین جشن ملی ایرانیان یا همان نوروز است که با التفات ویژه رئیس‌جمهور، به عنوان میراث جهانی در یونسکو به ثبت رسید. این آیین نه تنها در داخل کشور به عنوان یکی از اشتراکات بین‌دینی به حساب می‌آید، بلکه در سطح منطقه‌ای و جبهه اشتراکی بین ایران و چندین کشور همسایه است که آقای احمدی‌نژاد و اطرافیانش به شدت به آن توجه کرده‌اند. همچنین از دیگر منابع مهم در هویت‌یابی سیاست خارجی دولت‌های احمدی‌نژاد، گفتمان جهان‌سوم‌گرایی و غیرمتعهد است که ماهیتی ضداستعماری و ضدژئومونیک دارد. البته گرایش به جهان سوم همواره یکی از ویژگی‌های سیاست خارجی دولت‌های پس از انقلاب بوده است، اما بهره‌گیری از اصول این گفتمان و تلاش در جهت بسط آرمان‌های آن به شکل توسعه و تعمیق روابط با کشورهای جنوب در دولت نهم و دهم برجسته‌تر است (دهقانی فیروزآبادی و نوری، 1391: 171-170).

همچنین از میان ارزش‌های اسلامی و به‌نوعی ایرانی، آقای احمدی‌نژاد توجه زیادی به عدالت‌طلبی در سیاست خارجی داشته است، به‌طوری‌که بارها از عدالت‌گستری به عنوان اصول مهم در سیاست خارجی نام برده است.

از دیگر ویژگی‌های آقای احمدی‌نژاد، استفاده از دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی است. معمولاً برخی از تضادها منشأ تاریخی، سیاسی، ایدئولوژیک، فرهنگی، نژادی، قومی و زبانی دارند؛ درحالی‌که اگر دیپلماسی عمومی بتواند افکار عمومی کشورها را به هم نزدیک کند، بسیاری از این تضادها به صورت مسالمت‌آمیز حل و فصل می‌شوند (داداندیش و احدی، 1390: 152). مخاطب قراردادن ملت‌ها، دیدار با دانشگاهیان کشورهای دیگر و مصاحبه‌های بسیار با رسانه‌های جمعی از نمونه‌های این رفتار در سیاست خارجی آقای احمدی‌نژاد است.

این منابع هویت‌ساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، به‌ویژه با تأکید مضاعف بر آنها از طرف آقای احمدی‌نژاد که به نحو چشم‌گیری عوامل اصلی برساخته شدن سیاست خارجی ایشان هستند، همگی در شمول ابعاد معنایی و هنجاری قرار می‌گیرند که توجه نظریه‌سازانگاری در روابط بین‌الملل را به خود جلب کرده است. هرچند سازهانگاری از نقش عوامل مادی در سیاست خارجی غافل نیست، اما به بُعد معنایی و هنجاری که عوامل تعیین‌کننده در سیاست خارجی جمهوری اسلامی هستند، تأکید بسیار دارد و برخلاف سایر نظریه‌ها، به‌ویژه واقع‌گرایی که به این بُعد کمتر توجه دارد، می‌توان با استفاده از آن به تبیین و بررسی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت‌های نهم و دهم پرداخت.

5. محورهای سیاست خارجی دولت‌های نهم و دهم

الف) روی‌گردانی از غرب؛ اروپا، آمریکا و کانادا

پس از جنگ تحمیلی، دولت‌های سازندگی و اصلاحات درصدد عادی‌سازی روابط با کشورهای اروپایی و تنش‌زدایی با آمریکا برآمدند. دلیل اصلی این امر این بود که کشورهای غربی و در رأس آنها آمریکا، مهم‌ترین بازیگران بین‌المللی هستند و جمهوری اسلامی ایران با ایجاد روابط قاعده‌مند با غرب می‌توانست بسیاری از مشکلات سیاسی، امنیتی و اقتصادی خود را مرتفع و مسائل منطقه‌ای را تا حدودی حل کند (سریع‌القلم، 1379: 33-37).

در این راستا، برگزاری چندین دور گفت‌وگوهای انتقادی و سازنده با کشورهای اروپایی و مذاکرات غیرمستقیم با آمریکا قابل ارزیابی است. با اینکه آمریکا سابقه استعماری در ایران نداشت و حتی مخالفت با شوروی در قضیه آذربایجان پس از جنگ درم جهانی باعث شده بود که ایرانی‌ها نسبت به آمریکا دیدگاهی کاملاً مثبت داشته باشند، اما کودتای 28 مرداد 1332 و هم‌پیمانی با محمدرضا شاه پهلوی، بلوکه شدن دارایی‌های ایران، قضیه طبس، پشتیبانی همه‌جانبه از صدام در جنگ تحمیلی، حمله به هواپیمای مسافربری و جنگ نظامی با ایران در اواخر جنگ تحمیلی، اعمال تحریم‌های متعدد از جمله قانون داماتو، حمله به افغانستان و عراق، معرفی ایران به عنوان محور شرارت، ایجاد پایگاه‌های نظامی در

کشورهای همسایه ایران و خلیج فارس، داشتن خوی سلطه‌جویی و تبدیل شدن امریکا به عنوان نماد استکبار از یک سو و وجود نقش ملی سلطه‌ستیزی به عنوان پشتوانه ارزشی در منابع هویت‌ساز اسلام و مکتب تشیع، گفتمان انقلاب اسلامی، نبود اعتماد به قدرت‌ها به خاطر سابقه تلخ تاریخی برای ایرانیان و غیره از سویی دیگر، باعث برساخته شدن دیدگاه منفی نسبت به رابطه با امریکا پس از انقلاب شده است. به عبارت دیگر، با توجه به منطق تکلیف‌محور برخاسته از هویت جمهوری اسلامی ایران در سیاست خارجی، به‌ویژه در دوره دولت‌های نهم و دهم که همان منطق تناسب در نظریه سازه‌انگاری است، سطح روابط با دولت‌های غربی به‌ویژه امریکا با توجه به نقش سلطه‌ستیزی آقای احمدی‌نژاد، نمی‌توانست بالا باشد. به همین دلیل بازنگری در روابط با کشورهای غربی به‌ویژه امریکا که به‌نوعی از دولت‌های پیشین با سیاست تنش‌زدایی و گفت‌وگو، مقدمات آن آغاز شده بود، در دستور کار آقای احمدی‌نژاد قرار گرفت؛ بنابراین با منطق نظریه سازه‌انگاری که رفتار دولت‌ها را معلول عناصر هویت‌ساز آنها می‌داند، برساخته شدن عادی‌سازی نکردن روابط با غرب به‌ویژه با امریکا که حاصل نوعی بی‌اعتمادی تاریخی ایرانی‌ها نسبت به ابرقدرت‌ها، سلطه‌ستیزی و مبارزه با مستکبران، حمایت از مستضعفان تحت تأثیر گفتمان انقلاب اسلامی و موقعیت ژئوپلیتیک ایران است، با مؤلفه‌های سازه‌انگاری قابل انطباق است.

ب) نگاه به شرق و جهان‌سوم‌گرایی

پس از روی‌گردانی از غرب در دولت‌های نهم و دهم، آقای احمدی‌نژاد و هم‌فکران وی به شرق توجه کردند. توسعه روابط با کشورهای بی‌طرفی که در جبهه مقابله با سلطه جهانی هستند یا دست‌کم به دنبال سلطه‌گری نیستند، از نظر تاریخی سابقه دست‌اندازی و طمع‌ورزی به ایران را نداشته‌اند و همچنین ضدیتی با اسلام ندارند، در دستور کار قرار گرفت؛ به همین دلیل توسعه روابط با کشورهای اسلامی و اعضای سازمان کنفرانس اسلامی، کشورهای عضو جنبش عدم تعهد، کشورهای افریقایی و امریکای لاتین، قدرت‌های نوظهوری مانند چین، هند و غیره، شرکت فعالانه در سازمان‌های منطقه‌ای از جمله اکو، شانگهای و غیره در اولویت سیاست

خارجی دولت وی قرار گرفت. بسیاری از کشورهای یادشده نه تنها ضدیتی با جمهوری اسلامی ایران ندارند، بلکه اشتراکات بسیاری با هویت جمهوری اسلامی ایران نیز دارند. تعداد زیادی از این کشورها در سلطه‌ستیزی و مخالفت با امپریالیسم، نارضایتی از یک‌جانبه‌گرایی و ساختار نظام بین‌الملل، استقلال‌طلبی و مبارزه با استعمار با ایران اشتراک نظر دارند. از آنجاکه کشورهای موسوم به جهان سوم، سالیان سال مستعمره کشورهای استعمارگر بوده‌اند و در زمره کشورهای فقیر قرار داشته‌اند و از طرفی استکبارستیزی، حمایت از مستضعفان و عدالت‌طلبی از اهداف سیاست خارجی جمهوری اسلامی بوده است، می‌توان گفت جهان‌سوم‌گرایی در سیاست خارجی ایران از بدو انقلاب، به‌ویژه در دوره آقای احمدی‌نژاد به‌نوعی جزء اشتراکات بین‌ذهنی ملت ایران بوده و در واقع با ماهیت جمهوری اسلامی ایران پیوند خورده است. افزون بر اینکه می‌توان ماهیت انقلابی و ضدامپریالیستی بسیاری از این کشورها را عامل مهمی در جایگاه این کشورها در سیاست خارجی ایران در این دوره به حساب آورد، همچنین تعدادی از این کشورها ظرفیت‌های اقتصادی و فنی بالایی دارند که رابطه با این کشورها، برای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در اولویت است.

هرچند سیاست خارجی منطقه‌ای ایران نیز شامل حمایت از حزب‌الله در لبنان، تداوم اتحاد ایران با سوریه و حمایت از این کشور، حمایت از گروه‌های مخالف آمریکا در افغانستان و عراق، بهبود روابط با همسایگان و کشورهای عربی حتی مصر و سیاست تهاجمی نسبت به اسرائیل برای ایجاد موازنه قدرت در مقابل آمریکا در منطقه است (حاجی یوسفی، 1389: 120)، اما گسترش روابط با این کشورها، با منابع هویت‌ساز سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران نه تنها منافاتی ندارد، بلکه در برخی موارد هم‌خوانی نیز دارد و با نظریه سازه‌نگاری قابل تبیین است.

پ) رابطه با روسیه

روابط ایران و روسیه از چند قرن پیش تاکنون شامل تعدی و دشمنی بسیار همسایه شمالی بوده است که حافظه تاریخی ایرانیان را رنجانده است. در آغاز دوره قاجار، با بروز جنگ‌های متعدد میان ایران و روسیه که در نهایت

به انعقاد عهدنامه‌های گلستان و ترکمنچای انجامید، مهم‌ترین خاطره تلخ ایرانیان از روس‌ها رقم خورد که در نتیجه آن، بخش‌های وسیعی از سرزمین ایران از حاکمیت آن خارج شدند (شوری، 1388: 64).

به واسطه قرارداد گلستان مناطق دربند، باکو، شیروان، قره‌باغ و قسمتی از تالش از خاک ایران جدا و به روسیه منضم شد و دولت ایران از هرگونه ادعایی نسبت به گرجستان، داغستان، مینگرلی و آبخازی صرف‌نظر کرد (هوشنگ مهدوی، 1381: 223).

بر اساس قرارداد ترکمنچای نیز ایران ایالات زرخیز ماورای ارس یعنی نخجوان، ایروان، تالش، قره‌باغ و شوره‌گل را از دست داد (هوشنگ مهدوی، 1381: 237).

طی قرارداد 1907 نیز روس‌ها و انگلستان، ایران را به مناطق زیر نفوذ بین دو کشور تقسیم کردند. ورود قزاق‌ها به ایران همواره خاطره تلخی برای ایرانیان به جا گذاشته است. پس از جنگ جهانی دوم نیز روابط ایران و شوروی، پس از غائله آذربایجان، تحت تأثیر مسئله امتیازهای نفتی قرار گرفت. پس از سقوط دولت مصدق و انعقاد پیمان بغداد در فوریه 1955، روابط ایران و امریکا بسیار نزدیک شد که این امر سبب تیره شدن روابط سیاسی دو کشور شد (بهمنی، 1388: 2).

پس از انقلاب اسلامی در سال 1979 نیز شکافی ایدئولوژیک به وجود آمد که بر اساس آن امریکا و شوروی در نگرش کلی و جهانی نه شرقی - نه غربی برگرفته از اسلام‌گرایی و گفتمان انقلاب اسلامی، جایگاهی در سیاست خارجی ایران نداشتند. روس‌ها با اینکه از انقلاب ایران به دلیل جدا کردن یکی از هم‌پیمانان اصلی غرب و امریکا در جنوب این کشور، خرسند بودند، اما با توجه به ماهیت انقلابی و اسلامی بودن جمهوری اسلامی ایران، از احتمال تأثیر گذاشتن بر مسلمانان شوروی در آسیای میانه و قفقاز، به شدت در هراس بودند؛ به همین دلیل سعی در کنترل انقلاب ایران و جلوگیری از نفوذ آن بر حوزه‌های شمالی که از نظر تاریخی و فرهنگی با ایران بسیار نزدیک بودند، داشت. با شروع جنگ تحمیلی، اتحاد جماهیر شوروی مانند دیگر ابرقدرت‌ها، از هیچ‌کمی به رژیم بعث عراق دریغ نکرد و موشک‌های ساخت این کشور بر سر مردم بی‌دفاع در شهرهای ایران

فرود آمد؛ بنابراین به قول فولر «نفوذ روسیه و مداخله همیشگی این کشور در امور داخلی ایران، به‌ویژه در دوران تزارها در روان ایرانیان به‌روشنی حک شده است» (فولر، 160:1373). بنا بر آنچه گفته شد، چه از لحاظ تاریخی و چه ایدئولوژیکی و ماهیت جمهوری اسلامی ایران، ذهنیت برساخته‌شده ایرانیان نسبت به قدرت همسایه شمالی خود، ذهنیتی کاملاً منفی است؛ بنابراین با توجه به عناصر برسازنده هویت جمهوری اسلامی ایران به نظر می‌رسد که ارتقای سطح روابط با روسیه از دید نظریه سازه‌نگاری قابل تبیین نیست؛ با این وجود طی سال‌های گذشته، به‌ویژه در دوره آقای احمدی‌نژاد همواره روابط ایران و روسیه خوب و روبه‌گسترش بوده است. طی سال‌های اخیر این اولویت روس‌ها و سیاست خارجی مسکو بوده که روابط ایران و روسیه را تعیین کرده است؛ درحالی‌که هروقت روسیه بهبود روابط را پیشنهاد کرده، ایران با اشتیاق، پاسخ مثبت داده است (Hunter, 2010: 105).

جمهوری اسلامی ایران به دلیل خدشه‌دار نشدن رابطه با روسیه، حتی تهاجم این کشور به چین و کشتار مسلمانان آن دیار را محکوم نکرد و حمایت از مسلمانان را که در بطن اسلام‌گرایی به عنوان بخش عظیمی از هویت جمهوری اسلامی ایران قرار دارد، نادیده گرفت. ایران حتی بنا بر درخواست ترکیه، مسئله چین را در سال 1997 به عنوان میزبان و رئیس سازمان کنفرانس اسلامی از دستور کار اجلاس سران خارج کرد. قدردانی روسیه از ایران برای احتیاط در مورد مسئله چین، کمک ایران به روسیه را تصدیق کرد (Hunter, 2010: 111).

در دوره آقای احمدی‌نژاد همچنان سیاست نزدیکی به روسیه مدنظر قرار گرفت؛ درحالی‌که افزون بر موارد یادشده، در این سال‌ها روسیه در چهارچوب توافق گورچر نومردین در سال 1999، فروش سلاح به ایران را متوقف کرد و در سال 2006 با عقد توافق‌های دوجانبه با جمهوری‌های حاشیه دریای خزر، در مورد سهم دریای خزر عملاً در مقابل ایران قرار گرفت و در مورد ارجاع پرونده هسته‌ای ایران به شورای امنیت با غرب هم‌نوا شد (Hunter, 2010: 112-116).

بهره‌برداری از نیروگاه اتمی بوشهر نیز باید در سال 1999 صورت می‌گرفت، اما روس‌ها به بهانه مسائل فنی، حقوقی و مالی تاکنون آن را به تأخیر انداخته‌اند (مجتهدزاده و رشیدی‌نژاد، 4:1390).

ایران حتی در مورد پیگیری سیاست‌های خود در آسیای مرکزی، حساسیت‌های روسیه را به طور کامل مد نظر قرار داده است که از آن جمله می‌توان به نداشتن روابط ایدئولوژیکی با حرکت‌های اسلامی در این منطقه اشاره کرد (Hunter, 2011: 174).

اولیویه روآ نیز علت استفاده نکردن از اهرم اسلام از سوی ایران را در کنار نبودن ظرفیت‌های لازم در منطقه، برانگیخته نکردن دشمنی روسیه ارزیابی می‌کند (روآ، 1380: 185-180). این پرسش باقی است که با توجه به هویت ایرانی و اسلامی ایران و نیز گفتمان انقلاب اسلامی در سال 1357 که نشان‌دهنده برساخته شدن ذهنیت منفی ایرانیان نسبت به روسیه است، چرا رابطه ایران با این کشور پس از انقلاب و به‌ویژه در دوره آقای احمدی‌نژاد روزبه‌روز مستحکم‌تر شده است؟

برای یافتن پاسخ این سؤال باید سراغ سایر نظریه‌های روابط بین‌الملل از جمله واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی برویم. بر اساس آموزه‌های نواقح‌گرایی آنچه بیشترین تأثیر را بر رفتار بازیگران دارد، ساختار نظام بین‌الملل است. از جمله مهم‌ترین چالش‌های سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران که تا حد بسیار زیادی روابط ایران را با سایر کشورها تحت تأثیر قرار داده است، رابطه ضدژئومونیک ایران با نظام سلطه و تک‌قطب آن یعنی امریکا است. بر این اساس، راهبرد یا جهت‌گیری سیاست خارجی ایران به‌طور کلی و در دوره آقای احمدی‌نژاد به صورت ویژه، در همین چهارچوب قابل تحلیل است؛ با توجه به هویت انقلابی و اسلامی جمهوری اسلامی ایران، سازگاری با نظم مستقر بین‌المللی نه تنها امکان‌پذیر نیست، بلکه در تقابل با آن قرار دارد؛ به همین دلیل سیاست خارجی ایران در دوره آقای احمدی‌نژاد تلاش در جهت تغییر و تحول نظم بین‌المللی مستقر بوده است.

این هدف نیز به‌واسطه تغییرات زیربنایی در اصول و مبانی نظم و نظام نامطلوب موجود تحقق می‌یابد. بارزترین وجه تجدیدنظرطلبی در سیاست خارجی این دوره، مقابله نمایان و نهادین با نظام جهانی بوده است. اولین گام در راه مقابله با نظم مستقر، آشکار ساختن ماهیت ظالمانه، غیرطبیعی و نامشروع آن است. بر این اساس یکی از اولویت‌ها و اهداف سیاست خارجی آقای احمدی‌نژاد، مبارزه با نظام تک‌قطبی و امپراتوری نظام سلطه جهانی، استعمار فرانسو و ترفندهای نظام سلطه

جهانی و مبارزه با انحصار قدرت در سطح جهان است. مبارزه با نظام تک‌قطب و هژمونی امریکا به دو صورت پیگیری می‌شود؛ نخست، مقابله همه‌جانبه درون‌گرا از طریق اقدامات یک‌جانبه در سطح منطقه‌ای و بین‌المللی، افزایش قدرت و توانایی ملی جمهوری اسلامی ایران در تمامی ابعاد نظامی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی در چهارچوب این راهبرد صورت می‌گیرد. سپس، مبارزه با نظام سلطه و هژمونی امریکا در قالب چندجانبه‌گرایی و موازنه برون‌گرا و اقدام در جهت ائتلاف‌سازی منطقه‌ای، فرامنطقه‌ای و بین‌المللی برای مقابله با نظام استکباری به رهبری امریکا انجام می‌پذیرد (دهقانی فیروزآبادی، 1378: 36-37)؛ بنابراین کشورهای مخالف هژمون یا از طریق منابع خارجی یعنی با ایجاد ائتلاف، یا منابع داخلی، یعنی با افزایش قابلیت‌ها و توانمندی‌های خود دست به موازنه در برابر قدرت هژمون می‌زنند (هنسن، تافت؛ ویول، 1390: 22)؛ با این حال، بیشتر تحلیلگران بر این باورند که جهت موازنه در برابر تک‌قطب موازنه درونی برای مثال مسلح شدن یا رشد سریع اقتصادی برای حمایت از مسلح شدن نهایی، گزینه‌ای معتبر نیست؛ زیرا افزایش چشم‌گیری در نیروهای نظامی یا قدرت اقتصادی یک دولت وجود ندارد و دولت‌ها به‌ندرت چنین تلاش‌هایی را به نفع خود می‌دانند (پاپ، 1392: 169-168)، اما جمهوری اسلامی ایران با تقویت بنیه دفاعی - نظامی خود و با اتکا به سرمایه‌های درونی، سعی در ایجاد موازنه‌ای در سطح منطقه در مقابل امریکا کرده است.

از طرفی جمهوری اسلامی ایران به دنبال ایجاد ائتلافی علیه هژمون مستقر، جهت موازنه‌سازی بوده و نگاه به شرق از جمله روسیه و چین و به‌ویژه ائتلاف با روسیه از مهم‌ترین اهداف ایران بوده است؛ بنابراین به عقیده بسیاری از کارشناسان، بالا بردن سطح همکاری‌ها با روسیه بیشتر از منظر موازنه‌سازی با امریکا تا منظر هویت ایرانی و اسلامی جمهوری اسلامی ایران قابل تبیین است. واضح است که موازنه از جمله مهم‌ترین و شاید اصلی‌ترین مؤلفه‌های واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی و نه سازه‌انگاری است. البته یادآور می‌شویم که بسیاری از تحلیلگران معتقد هستند که روسیه در این بازی حاضر به ایجاد ائتلاف جهت موازنه با هژمون نیست، بلکه این کشور ضمن بازی با کارت ایران به دنبال منافع ملی خود است؛ یعنی هرچند تهران

و مسکو ظاهراً با نظام بین‌الملل تک‌قطب، هژمونی امریکا و یک‌جانبه‌گرایی آن مخالفت جدی دارند و همچنین به خاطر جلوگیری از فشارهای امریکا برای منزوی ساختن ایران و روسیه، دستیابی به قدرت مانور بیشتر در سطح بین‌المللی با همکاری دولت‌های مستقل یا ناراضی از وضع موجود و جلوگیری از گسترش ناتو از مهم‌ترین موضوعات مشترک در حوزه سیاست برای دو کشور به حساب می‌آید، اما سیاست رسمی دولت روسیه در مورد پرونده هسته‌ای ایران، تأکید بر حق مالکیت دولت ایران، پایبندی ایران به مقررات ان. پی. تی و منشور ملل متحد و ایجاد نکردن هزینه از سوی این پرونده برای روابط آن کشور با غرب بوده است؛ به طوری که مسکو اگرچه به عنوان یکی از موانع پیشرفت پرونده در مسیر دلخواه امریکا عمل کرده، اما سرانجام به آرامی به انتقال پرونده به شورای امنیت سازمان ملل متحد کمک کرده و تصویب چهار قطعنامه علیه ایران رأی داده است. در همین زمینه برخی تحلیلگران بر این باور هستند که سیاست روسیه در قبال پرونده هسته‌ای ایران متأثر از سه عامل ابهام و تردید نسبت به اهداف ایران، تلاش برای تأمین منافع اقتصادی خود و تلاش برای مشارکت در مدیریت این بحران بوده است (Karami, 2009 : 104)؛ بنابراین در میان سیاست‌مداران این عقیده نیز وجود دارد که گرچه ایران به دنبال ایجاد ائتلاف جهت موازنه با هژمون است، اما چنین اعتقادی بین کشورهایی که با ایران همکاری می‌کنند از جمله روسیه و چین حداقل در کوتاه‌مدت وجود ندارد.

درواقع روسیه و چین تمایل چندانی به موازنه در مقابل امریکا ندارند؛ زیرا شواهدی دال بر تهدید موجودیت آنها از سوی امریکا وجود ندارد؛ برای مثال امریکا هیچ اقدامی جهت سواستفاده از ناآرامی‌های داخلی روسیه نکرده است، گرچه مسائل تعارض‌آمیز بسیاری ممکن است میان قدرت‌های بزرگ وجود داشته باشد، اما تعامل آنها با یکدیگر در چهارچوب هنجارها و قواعد اساسی و زیربنایی جامعه بین‌الملل صورت می‌گیرد (لیتل، 1389: 407). چین و روسیه حتی به طور غیرمستقیم اشاره می‌کنند که حضور نظامی امریکا در اروپا و شرق آسیا اثرات تثبیت‌کننده‌ای دارد؛ زیرا انگیزه کسب سلاح اتمی را توسط آلمان و ژاپن کاهش می‌دهد (ایکنبری، 1383: 450).

بنا بر آنچه گفته شد، گرچه ممکن است روسیه مانند جمهوری اسلامی ایران و به همان میزان به دنبال موازنه سخت علیه امریکا نباشد، اما در حال ایران می‌کوشد تا در سطح بین‌المللی، به‌ویژه در سازمان‌ها و نهادهای بین‌المللی به‌واسطه همراه کردن روسیه با خود، به نوعی موازنه نهادین یا موازنه نرم در مقابل امریکا برسد و در این راستا نزدیکی به روسیه، به عنوان قدرت تأثیرگذار بین‌المللی را در دستور کار خود قرار داده است. این موازنه‌سازی از مهم‌ترین مؤلفه‌های واقع‌گرایی و نواقح‌گرایی است و به مفهوم هرگونه تلاش غیرمستقیم و غیرنظامی برای کاهش توانایی قدرت برتر و افزایش قدرت خود به‌منظور کاهش سلطه قدرت برتر است (صبوری، 1390: 107)؛ بنابراین رویکرد یادشده نمی‌تواند برگرفته از ایرانی و اسلام‌گرایی به عنوان عوامل هویت‌بخش نظام جمهوری اسلامی ایران و اصلی‌ترین مؤلفه نظریه سازه‌انگاری به شمار آید. البته روسیه نیز ممکن است به دنبال ایجاد موازنه نرم با امریکا باشد؛ به همین دلیل انتقال فناوری نظامی به دشمنان امریکا را تشویق و حمایت و تاکنون فناوری هسته‌ای غیرنظامی ایران را تأمین می‌کند (نای، پاپ و دیگران، 1392: 205)، اما شواهد متقن مبنی بر پیگیری موازنه سخت از طرف این کشور در مقابل امریکا وجود ندارد.

نتیجه‌گیری

واکاوی سیاست خارجی دولت‌ها، یکی از دغدغه‌های اندیشمندان حوزه روابط بین‌الملل محسوب می‌شود، برای بررسی چرایی و چگونگی سیاست خارجی کشورها، از روش‌های متفاوتی استفاده می‌شود. یکی از این روش‌ها، استفاده از چهارچوب‌هایی است که نظریه‌های مختلف روابط بین‌الملل ارائه می‌دهند که به علت مبانی و اصول متفاوت این نظریه‌ها، نتایج حاصل از به‌کارگیری آنها در بررسی سیاست خارجی کشورها نیز متفاوت خواهد بود. تاکنون نظریه‌های مختلفی برای تبیین ماهیت، فرایند و رفتار سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران به کار گرفته شده و تلاش شده است تا به‌واسطه آنها چرایی و چرایی سیاست خارجی ایران بررسی شود، اما بیشتر چهارچوب‌های نظری به‌کار گرفته شده، قادر به تبیین ماهیت سیاست خارجی ایران به طور کامل و جامع نبوده‌اند. شاید علت این امر،

نمود توجه کافی به ماهیت و هویت دینی و تاریخی جمهوری اسلامی ایران باشد که نقش مهمی در تعیین خط‌مشی سیاست خارجی ایران پس از انقلاب داشته است. در این مقاله کوشیدیم تا با استفاده از نظریه سازه‌انگاری که توجه ویژه‌ای به مسئله هویت و ابعاد معنایی و هنجاری در سیاست خارجی دارد، این کمبود تا حدودی برطرف شود؛ بنابراین با استفاده از این نظریه، سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران را در دوره دولت‌های نهم و دهم بررسی کردیم. بر این اساس، ضمن توضیح چهارچوب‌های این نظریه، گفتیم که از دید نظریه سازه‌انگاری، هویت‌ها مبنای اصلی برساخته شدن منافع ملی هستند و هر هویت خاص، منافع خاصی را دنبال می‌کند. در واقع سازه‌انگاران معتقدند که هویت کشورها، چگونگی تکوین و شکل‌گیری منافع ملی را تعیین می‌کنند؛ به عبارت دیگر، منافع ملی کشورها برخاسته از هویت مبتنی بر هنجارهای بین‌ذهنی مشترک به کنش و رفتار کشورها در نظام بین‌الملل منتهی می‌شوند. سپس گفتیم که عوامل اصلی هویت‌ساز در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران عبارتند از اسلام‌گرایی، ایرانی‌گرایی، گفتمان انقلاب اسلامی، موقعیت جغرافیایی و جهان‌سوم‌گرایی که مجموع این عوامل، تعیین‌کننده چگونگی رفتار ایران در نظام بین‌الملل هستند. در ادامه به محورهای مهم سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دولت نهم و دهم پرداختیم که مهم‌ترین آنها روی‌گردانی از غرب، یعنی اروپا، امریکا و کانادا، نگاه به شرق و توجه ویژه به کشورهای در حال توسعه و جهان سوم و برقراری رابطه نیک با روسیه بودند.

در این زمینه چنین گفتیم که با توجه به نقش مبانی اسلامی، به‌ویژه فقه شیعه و نیز سابقه تاریخی در مورد تهاجم بیگانگان، طمع‌ورزی و نوع رفتار قدرت‌ها نسبت به ایران و تحت تأثیر گفتمان انقلاب اسلامی و جایگاه ژئوپلیتیک کشور، رفتار خارجی جمهوری اسلامی ایران با روی‌گردانی از غرب، به‌ویژه امریکا، همچنین اهتمام در برقراری ارتباط با کشورهای در حال توسعه و جهان سوم و نگاه به شرق از جمله چین - با توجه به نظریه سازه‌انگاری - کاملاً قابل تبیین است، اما در مورد رابطه با روسیه، رفتار جمهوری اسلامی ایران در این دوره کاملاً با چهارچوب‌های سازه‌انگاری قابل تبیین نیست؛ زیرا به‌واسطه سابقه تاریخی، جنگ‌های متعدد و جدا

شدن بخش‌های وسیعی از ایران توسط روس‌ها و در دوران پس از انقلاب نیز به واسطه کمک نظامی به صدام در جنگ تحمیلی، پایبند نبودن این کشور به پیمان‌های خود با ایران از جمله تعویق مکرر تکمیل نیروگاه اتمی بوشهر و تحویل ندادن سامانه موشکی اس 300 و همچنین کشتار مسلمانان چچن، همگی دست به دست هم داده‌اند تا ذهنیت منفی ایرانیان نسبت به روسیه، بخشی از هویت ایرانی‌ها را تشکیل دهد که با استفاده از آموزه‌های نظریه سازه‌انگاری، یعنی این امر که هویت شکل گرفته عامل اصلی کنش بازیگران است، ارتقای روابط با روسیه در جمهوری اسلامی ایران به ویژه در دهه اخیر قابل تبیین نیست. شاید بتوان گفت دلایلی که برای بالا بردن سطح رابطه ایران با روسیه آورده می‌شوند، با نظریه واقع‌گرایی بهتر تبیین می‌شوند؛ زیرا به دلیل تقابل هویتی میان جمهوری اسلامی ایران و نظام مستقر بین‌المللی با هژمونی امریکا، ایران همواره به دنبال ایجاد موازنه در برابر امریکا بوده است و از هم‌گرایی با روسیه، با وجود ذهنیت منفی هویتی نسبت به این کشور، به دنبال همین هدف بوده است. در کل، بیشتر محورهای سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوره ریاست جمهوری محمود احمدی‌نژاد در دولت نهم و دهم با استفاده از چهارچوب‌های سازه‌انگاری قابل تبیین و بررسی هستند.

کتابنامه

اسمیت، استیو (1383). رویکردهای واکنش‌گرا و سازه‌نگاری در نظریه‌های روابط بین‌الملل، در جان بیلیس و استیو اسمیت، جهانی شدن سیاست: روابط بین‌الملل در عصر نوین، تهران: ابرار معاصر ایران.

اطاعت، جواد (1376). ژئوپلیتیک و سیاست خارجی ایران، تهران: نشر سفیر. آقای، سید داود؛ رسولی، الهام (1388). «سازه‌نگاری و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در قبال اسرائیل»، فصلنامه سیاست مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، 39 (1).

ایکنبری، جی. جان (1383). تنها ابرقدرت، هژمونی آمریکا در قرن 21، ترجمه عظیم فضلی‌پور، تهران: انتشارات مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر ایران.

بهمنی، شعیب (1388). «ایران و روسیه متحد یا رقیب»، پایگاه اطلاع‌رسانی مؤسسه مطالعات ایران و اوراسیا در

<http://www/iras.ir/Default-viw.asp?@-/047>.

جرجیس، فواز، ای (1382). آمریکا و اسلام سیاسی، ترجمه سیدمحمد کمال سروریان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

جعفری ولدانی، اصغر (1382). روابط خارجی ایران بعد از انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات آوای نور.

حاجی یوسفی، امیرحسین (1389) «ریشه‌های سیاست تعاملی - تقابلی ایران در دوره ریاست جمهوری دکتر احمدی‌نژاد»، مجله رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی دانشگاه شهید بهشتی، (22).

حق‌شناس، محمدرضا (1390). «رهیافت سازه‌نگاری ونتی در پرونده هسته‌ای و روابط ایران و اروپا»، فصلنامه سیاسی - اقتصادی، (283).

داداندیش، پروین؛ واحدی، افسانه (1390). «جایگاه دیپلماسی عمومی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، 3 (1).

دهقانی فیروزآبادی، سید جلال (الف) (1388). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: انتشارات سمت.

_____ (ب) (1388). «منابع ملی سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، 39 (3).

- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال؛ نوری، وحید (1391). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران در دوران اصول‌گرایی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلال (1384). تحول‌گفتمانی در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: مؤسسه انتشاراتی روزنامه ایران.
- _____ (1386). هویت و منفعت در سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، در داوود کیانی، منافع ملی جمهوری اسلامی ایران، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- _____ (1389). نظریه‌های هم‌گرایی اروپا، در سیدعبدالعلی قوام و داوود کیانی، اتحادیه اروپا، هویت، امنیت و سیاست جهان، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- _____ (1387). «سیاست خارجی دولت نهم، رهیافت‌های سیاسی و بین‌المللی»، (13).
- رضوانی، روح‌الهی (1388). «درک سیاست خارجی ایران»، فصلنامه روابط خارجی، 1 (1).
- روآ، اولیویه (1380). چهارچوب‌های مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.
- سریع‌القلم، محمود (1379). سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران؛ بازبینی نظری و پارادایم ائتلاف، تهران: مرکز تحقیقات استراتژیک.
- شوری، محمود (1388). «روسیه، امریکا و مسئله ایران»، فصلنامه راهبرد، 18 (51).
- صبوری، ضیاءالدین (1390). قدرت نرم امریکا در حوزه سیاست خارجی و امنیتی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- عشقی، لیلی (1379). زمانی غیر زمان‌ها، امام، شیعه و ایران، ترجمه دکتر احمد نقیب‌زاده، تهران: مرکز بازشناسی اسلام و ایران.
- عمید زنجانی، عباسعلی (1379). فقه سیاسی، حقوق و تعهدات بین‌المللی در اسلام، تهران: انتشارات سمت.
- فولر، گراهام (1373). قبله عالم، ژئوپلیتیک ایران، ترجمه عباس مخبر، تهران: نشر مرکز.
- قوام، سیدعبدالعلی (1384). روابط بین‌الملل، نظریه‌ها و رویکردها، تهران: انتشارات سمت.
- قهرمان‌پور، رحمان (1383). «تحلیل تکوین‌گرایانه سیاست خارجی ایران»، فصلنامه مطالعات راهبردی، (23).
- لیتل، ریچارد (1389). تحول در نظریه‌های موازنه قوا، ترجمه و بررسی دکتر غلامعلی چگنی‌زاده، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر.
- متقی، ابراهیم؛ کاظمی، حجت (1386). «سازه‌انگاری، هویت، زبان و سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه سیاست، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، 37 (4).
- مجته‌زاده، پیروز؛ رشیدی‌نژاد، احمد (1390). «تحلیل ژئوپلیتیکی سیاست خارجی روسیه در رابطه با برنامه اتمی ایران 2000-2008»، فصلنامه ژئوپلیتیک، 7 (2).

مجتهدزاده، پیروز (1377) «هویت ایرانی در آستانه سده بیست و یکم»، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، 14 (9-10).

مشیرزاده، حمیرا (الف) (1385). تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل، تهران: انتشارات سمت.
_____ (ب) (1385). تحلیل سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران از منظر سازه‌انگاری، در نسرین مصفا، نگاهی به سیاست خارجی جمهوری اسلامی ایران، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

نای، جوزف؛ پاپ، رابرت و دیگران (1392). قدرت و موازنه نرم در سیاست بین‌الملل، ترجمه عسگر قهرمانپور، تهران: پژوهشکده مطالعات راهبردی.

ونت، الکساندر (1386). نظریه اجتماعی و سیاست بین‌الملل، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر سیاسی و بین‌المللی.

هنسن، برت؛ تافت، پتر؛ ویول، آندره (1390). راهبردهای امنیتی و نظم جهانی امریکایی «قدرت از دست رفته»، ترجمه سید امیر نیاکویی و احمد جانسیز، گیلان: اداره چاپ و انتشارات دانشگاه گیلان.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا (1381). تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

Biersteker, T.J.; Weber, C. (1996). *The Social Construction of State Sovereignty*, Cambridge: Cambridge University Press.

Howard, Peter (2005). *Constructivism and foreign policy, Peresented at The Annual Meeting of the International Politics*.

Hunter, shireen T. (2010). *Iran's Foreign Policy in the Post - Soviet Era*, Santa Barbara: Greenwood Publishing Group.

Karami, J. (2009). "Pace and cooperation in central Eurasia", *Russia inglobal Affairs* , 7 (2).

Ruggie, J. A. (1998). *Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization*, London and NewYork: Rouledge.

Taylor, charls (1992). *Source of self: the Making of Modern Identity*, Cambridge: Cambridge University Press.

Waver, ole (1990). "The language of foreign Policy", *Journal of peace Research*, (27).

Went. A. (1999). *Social Theory of International Politics*, Cambridge: Cambridge University Press.

Willmer, franke (2002). *the Social Construction of Man, State and War: Identity, Conflict and Violence in the Former Yugoslavia*, London: Routledge.

_____ (2002). *The Social Constuetion of Man, State and War*, London: Routledge.